

# دو قرن سکوت

سرگذشت حوادث و اوضاع تاریخی ایران در دو قرن اول اسلام

دکتر عبدالحسین زرین کوب

نشر الکترونیکی : کتابخانه، تاریخ ما - پایگاه دانلود کتابهای تاریخی و مذهبی

تهیه الکترونیکی : انی کاظمی

<http://pdf.tarikhema.ir>

[Ancient.ir](http://Ancient.ir)

شعوبیه دیگر با مانع برخورد نمی‌کرد و بدین‌گونه، در گیرودار مشاجرات و مجادلات مذهبی و کلامی که در آن روزگاران بین فرقه‌های مسلمانان و دیگر مذاهب درگرفته بود، سخنان شعوبیان نیز چون مذهب و آیین تازه‌یی روی نمود و مخالفان و هواخواهان یافت. در هر حال، از روزگار مأمون اندک‌اندک شعوبیان در درگاه خلافت قدری و شأنی یافتند. چنان‌که، در بیت‌الحکمه مأمون، برخی از آنها مقام و منصبی داشتند.





۱۰

پایان یک شب

## سالهای آخر

در سالهایی که بغداد شاهد کشتن و به‌دار آویختن بابک و مازیار و افشین بود، دو قرن سکوت و مبارزه ایرانیان به پایان می‌رسید. از سقوط نهاوند تا کشته شدن بابک دویست سال می‌گذشت. این مدت بر ایرانیان مثل یک شب رؤیای خیز گذشته بود؛ شب تاریک هولناکی که جز غریب طوفانها و ناله جفدها هیچ چیز سکوت رؤیایانگیز آن را درهم نشکسته بود. در سکوت هیجان‌انگیز این دو قرن ظلمت‌خیز، بین نیروی ایرانی و عرب، کشمکش عظیمی درگیر بود. در صحنه رقابت‌های نظامی و سیاسی دو حریف کینه‌جو پنجه درهم افکنده بودند و هر کدام می‌کوشید دیگری را به خاک افکند. تاریخ این دو قرن، ماجرای زورآزمایی دو قوم ایرانی و تازی بود. در طی این زورآزمایی، عرب بارها به زمین خورده بود اما درین سالهایی که بغداد کشتن و به‌دار آویختن بابک و مازیار را جشن می‌گرفت دیگر میدان را برای حریف یکسره خالی کرده بود.

در پایان دو قرن، عرب دیگر فاتح ایران نبود. سیادت و قدرتی که جرأت می‌کرد، در روزگار بنی‌امیه، برای خود ادعا کند درین روزها یکسره از یاد او رفته بود. در دربار خلافت، نفوذ و قدرت او دیگر نمی‌توانست با نفوذ و قدرت ایرانیان معارضه کند. تسلط فرهنگ و تمدن ایرانی، خلیفه تازی را یکسره مقهور و مغلوب خویش کرده بود. اشراف و امرای ایرانی، یعنی آنها که در دوره ساسانیان به قول مورخان اسلام «صاحب بیوتات» خوانده می‌شدند، در پایان دو قرن سکوت و

تحمل، آنچه را در سقوط مداین و نهاوند از دست داده بودند، دوباره به دست آوردند. حکومت‌های محلی غالباً در دست آنها بود و با پرداخت رشوه و خراج اجازه می‌یافتند که رعایای زیون و بی‌پناه را به نام دین مثل شتر ماده بدوشند. در دربار خلافت، عربان کنار کشیده بودند و بندگان ترک که تازه به روی کار آمده بودند، به اقتضای خوی بندگانگی، دوستی و پشتیبانی خویش را به هرکه خریدار بود می‌فروختند.

### نفوذ ترکان

خلیفه که از توسعه سلطه و نفوذ ایرانیان بیم داشت، چون حمایت و دوستی عرب را از دست داده بود سعی می‌کرد، نیروی ترکان را تکیه‌گاه خویش سازد. برای راضی نگهداشتن ترکان نیز لازم بود که دست آنان را بر مال و جان مردم بازگذارد. لازم بود که با بذل جوایز و صرف اموال این بندگان نورسیده را راضی و مطیع نگهدارد.

نتیجه این وضع را به خوبی می‌توان تصور کرد: شیوع فساد و رشوه و رواج ظلم و ناامنی در چنین حال، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. در بغداد اندک‌اندک کار چنان شد که هیچ‌کس بر جان و مال خویش ایمنی نداشت. ترکان، مردم را هزارگونه آزار می‌رساندند و خلیفه نمی‌توانست آنان را از این کارها منع نماید.

از اواخر دوره معتصم، دربار خلافت یکسره به دست ترکان افتاده بود با این همه تا معتصم زنده بود، ترکان چون درم خریدگان او بودند. از او فرمانبرداری می‌کردند اما پس از او دیگر از هیچ خلیفه اطاعت نمی‌کردند. آنها در بغداد بر خلیفه چیره بودند و در شهرها بر مردم ظلم و بیداد می‌کردند. با ظلم و خدعه اموال مردم را می‌ستاندند و کسی یارای تظلم نداشت. با زور و فشار به ناموس خلق خدا تجاوز می‌کردند و کسی نمی‌توانست در مقابل آنها مقاومت کند. حکایت مردی که پانصد دینار، به امیری در بغداد وام داد، در سیاست‌نامه آمده است.<sup>(۱)</sup> این حکایت

۱- چاپ خلخالی، ص ۳۵ - ۳۰.

نمونه‌ای از وقایع و اتفاقات زندگانی عادی آن روز مردم بغداد است که ترکان بر جان و مالشان تسلط نامحدود یافته بودند.

### ستمکاری عمّال

در بغداد وضع چنین بود، اما در ولایات از این هم بدتر می‌گذشت. عمّال خلفا، خواه ترک و خواه عرب، سخت به جان مردم افتاده بودند. اینان برای انباشتن کیسه خویش از هیچ‌گونه بیداد و ستم دریغ نداشتند. نمونه‌یی از این مظالم و فجایع عمّال خلیفه را در حکایت ذیل می‌توان یافت: «... در عهد معتصم دبیری بود بیکار و پیوسته قصه نوشتی و به در سرای معتصم رفتی و چون معتصم بر نشستی او قصه عرضه کردی و مضمون قصه آن بود که مردی کاتب کافی جلدم اگر مرا امیرالمؤمنین شغلی فرماید خدمت پسندیده به جای آرم و خزانه را توفیر انگیزم و خود را نانی حاصل کنم. معتصم از ابرام آن ملول شد بفرمود نواب دیوان را که او را شغلی که زیادت رونقی نداشته باشد بفرمایند. گفتند مسجد جامع بصره را فرش می‌باید چه به وقت باران صحن مسجد گل می‌شود. مثالی نوشتند تا او برود و آن شغل را تعهد نماید. مثال بستند و قدم در راه نهاد در راه سنگی جزع ملون لطیف یافت آن را با خود ببرد و چون به در بصره رسید غلامی پیش فرستاد تا او را استقبال کردند و جمله متفکر بودند تا به جهت کدام مهم آمده است. مثال عرض داد که مسجد را فرش می‌باید انداخت، گفتند فرمان بریم لیکن چندان مهم نبود که به جهت آن مثال معتصم می‌بایست آورد. دبیر آن سنگ جزع را از آستین بیرون آورده و گفت فرمان بر آن جمله است که تمامت فرش مسجد ازین سنگ باشد. جمله متحیر شدند و گفتند این چنین سنگ از کجا حاصل توان کرد؟ و او در آن مبالغت می‌نمود تا مالی خطیر بر خود گرفتند و او ایشان را اجازت داد که به هر سنگ که موجود بود فرش اندازند. دبیر آن بستند و به خدمت معتصم آورد معتصم سؤال کرد که این چه مال است گفت این توفیر شغل فرش مسجد بصره کردن است که مرا فرموده بودند. معتصم گفت مردی که از شغلی که هیچ رونق نداشت چندین مال حاصل کرد او مستحق همه

قسم اعمال خطیر باشد پس بفرمود تا او را در عداد کتاب دیوان آوردند و اسباب وی منتظم شد.<sup>(۱)</sup> وقتی خلیفه این اجحاف‌ها را با جاه و مقام پاداش می‌داد پیداست که عمال برای جلب رضای او در ولایات چه آتشی بر می‌افروختند.

بدین‌گونه عاملان، برای آن‌که خزانه سلطان را توفیری حاصل آید و خویشتن از آن میان نیز بهره‌ی ببرند در حق رعایا از هیچ‌گونه ستم و بیدادی دریغ نمی‌ورزیدند. این عاملان غالباً عمل خود را به رشوت به دست می‌آوردند.

وزیر هیچ عاملی را به عمل «نمی‌گماشت» جز آن‌که از پیش مالی از او به رشوت بستاند و این رشوه را «مرافق‌الوزراء» می‌خواندند. نمونه‌ی ازین رشوه‌خوارها را در احوال خاقانی، وزیر مقتدر خلیفه عباسی می‌توان خواند: می‌نویسند که «او عزل و تولیت بسیار کردی تا حدی که گویند یک روز نظارت کوفه به نوزده کس تفویض کرد و از هرکس رشوتی بستند و هرکه کارش تمام می‌شد در حال روی به کوفه می‌آورد. در راه این جماعت همه به هم رسیدند گفتند چگونه کنیم؟ یکی گفت انصاف اقتضای آن می‌کند که آن کس به کوفه رود که وزیر را بعد از ما همه دیده باشد و مثال نظارت گرفته. بر این اتفاق کردند و هیچ‌کس بازگشتند و آن یک کس به کوفه شد. خاقانی چون آن جماعت را بدید از ایشان خجل شد و هریک را کاری فرمود.»<sup>(۲)</sup>

وقتی در دوره مقتدر که قدرت و نفوذ خلفا بر اثر محدود شدن قلمرو حکومت، بسیار کاستی پذیرفته بود وزیری برای شغل نظارت کوفه بدین‌گونه رشوه می‌ستاند پیداست که در دوران رشید و مأمون و معتصم، وزرا تا چه حد می‌توانسته‌اند افراط کنند.

هنگامی که عاملی یا ناظری از عهده و جوهی که به عنوان «مرافق» می‌بایست به وزیر تقدیم کند، برنمی‌آمد قسمتی از آن را به نقد می‌پرداخت و باقی را ضمان می‌کرد که طی مدتی معین یا نامعین پردازد. غالباً خلفا نیز از این امر واقف بودند و آن را کار ناپسند و ظالمانه‌ی نمی‌دانستند.

۱- جوامع‌الحکایات عرفی، نسخه خطی. ۲- تجارب‌السلف، ص ۲۰۵.

## فساد حکومت

عاملی که شغل و مقام خویش را بدین گونه به دست می آورد، اموال مردم را غصب می کرد و باکی نداشت، جزیه و باج و خراج را هر مقدار که می خواست و از هر که هوس می کرد می گرفت. در برابر طمع ورزی و هوسبازی او هیچ مانعی وجود نداشت. داستان معن زائده در سیستان مؤید این دعوی است.

معن بن زائده در زمان منصور به حکومت سیستان رفت. او که در تاریخ به سخا و کرم شهره گشته است - ولابد برای به دست آوردن چنین حسن شهرتی لازم بوده است ثروت و مکنت بی شماری در اختیار داشته باشد - در سیستان و بخت به اخذ و غصب و مصادره اموال مردم دست زد و ستم ها و ناروایی های بسیار روا داشت. مؤلف تاریخ سیستان می نویسد که عبیدالله بن علا نامه یی به شکایت نزد خلیفه فرستاد اما «نامه را به راه اندر بگرفتند و سوی معن آوردند و عبیدالله بن علا را بخواند و از آن حال باز پرسید. انکار کرد، سرش را فرمود تا برهنه کردند و چهارصد تازیانه بزد او را و آن گروه را که با او در آن کار یار بودند فرمود که گردن بزنید تا خویشان را باز خریدند و مالی عظیم از ایشان بستند. چهل مرد را بگرفت از آن خوارج و بند بر نهاد و به بست فرستاد که کارشان فرمایند تا مرا آنجا سرای بنا کنند و فرمود برایشان در کار کردن شتاب کنید و هر جای که تمام شدی نامه کردی که جای دیگر نیز چنین و چنان بکنید.»<sup>(۱)</sup>

در قبال این تجاوزها و تعدیهای بارز، مردم ستمدیده غالباً هیچ راه گریزی نداشتند. وزیر هم درین مورد از عامل پای کمی نداشت و خلیفه خود از هر دو آنها رشوه می گرفت در این صورت تظلم و شکایت کمتر به جایی می رسید. حکایتی که در ذیل از آغانی نقل می شود نشان می دهد که در آن روزگار مردم تا چه پایه مقهور جور و هوس و طمع حکام و وزرا بوده اند و غالباً نیز جز تحمل چاره یی نداشته اند. می نویسند که محمد بن عبدالملک زیات، وزیر معتصم روزی به مظالم نشسته بود. وقتی مجلس تمام شد مردی را دید که همچنان نشسته است. پرسید که آیا

۱- تاریخ سیستان، ص ۱۴۵.

حاجتی داری؟ گفت آری ستم رسیده‌ام داد من بستان. وزیر سؤال کرد که بر تو که ستم کرد؟ گفت تو، و تاکنون از بیم شکوه و زبان‌آوریت نتوانسته‌ام بر تو راه یابم. گفت در چه باب بر تو ستم کرده‌ام؟ پاسخ داد فلان ضیعه مرا وکیل تو به غضب بستند و چون هنگام ادای خراج فراز آمد خراج آن را من خود پرداختم تا آن ملک به نام تو در دیوان ثبت نشود و مالکیت من از میان نرود. وکیل تو هر سال غله آن ملک می‌برد و من همه ساله خراج آن می‌پردازم. و کس از این‌گونه ستم به یاد ندارد. ابن‌زیات وزیر گفت این دعوی را شهود و بیّنه و چیزهای دیگر باید. مرد گفت اگر وزیر بر من خشم نراند سخنی بگویم. گفت بگوی گفت بیّنه در این دعوی همان شهود است و چون شهود شهادت خویش بگفتند دیگر به چیزی حاجت نیست. این که گفتی «چیزهای دیگر باید، چه معنی دارد؟»<sup>(۱)</sup>.

## وزراء

بدین‌گونه ظلم و رشوه منبع عایدی مهمی برای عاملان و وزیران بود و چون خلفا، خود ازین امر واقف بودند هر زمان که به پول حاجت پیدا می‌کردند به مصادره اموال آنان دست می‌زدند. وزیری که پس از یک دو سال معزول می‌گشت گذشته از ضیاع و عقار بسیار، هزاران هزار دینار زر نقد داشت و این ثروت را غالباً از راه رشوه و غضب و مصادره و مرافق به دست می‌آورد. با این حال زندگی اکثر وزیران به پریشانی می‌انجامید. خلیفه اموال آنان را می‌گرفت و این کار را «استصفاء» می‌نامید. بسیاری از خلفا، وزیران خود را که مورد خشم و سخط واقع گشته بودند استصفاء می‌کردند و اموال خود و کسانشان را مصادره می‌نمودند. مصادره و استصفاء به تدریج در بین سایر رجال حکومت هم رواج یافت و تقریباً مهمترین منبع کسب مال گردید. عاملان، مال رعایا را استصفاء می‌کردند وزیران اموال عمال را به مصادره می‌بردند و خلفا همین معامله را نسبت به وزرا روا می‌داشتند. کار به جایی رسید که در دستگاه حکومت، اداره‌ی جداگانه نیز به نام «دیوان استصفاء»

۱- اغانی، ج ۲۰، ص ۴۷.

تأسیس گردید.

ابن فرات، وزیر مقتدر گفته است که ده هزار دینار از مال من به خزانه سلطان رفت و حساب کردم که همین میزان نیز از حسین بن عبدالله جوهری گرفته بودم. در واقع، وزیر یا عامل ولایت، درین میان چیزی زیان نمی‌کرد. آنچه را خلیفه از او می‌گرفت، او نیز به زور از دیگران گرفته بود و پس از چندی نیز که به سر شغل می‌رفت باز می‌توانست از مردم بستاند.

وقتی وزیری را استصفا می‌کردند و مالی را که از او مطالبه می‌نمودند از عهده اداى آن برنمی‌آمد او را دوباره به سر شغل سابق می‌بردند تا به حشمت و جاه سابق بتواند دوباره از اموال مردم، باقیمانده «قرض!» خود را به دستگاه خلیفه بپردازد... ثروت خلیفه که چندان شکوه و درخشندگی به افسانه‌های «هزار و یک‌شب» داده بود، از راه تاراج و ستم فراهم می‌آمد. همه جا تاراج بود. خلفا وزرا را تاراج می‌کردند. وزرا عمال را مصادره می‌نمودند. عمال نیز مال و جان مردم را به مثابه خوان یغما عرضه دستبرد خویش کرده بودند.

این رفتار عمال خلفا که در ولایات، بیشتر همراه با خشونت و قساوت بود، غالباً موجب طغیانها و نارضایی‌ها می‌گشت. عبث نیست که در سراسر تاریخ خلفا شورش‌ها و قیام‌های خونین رخ می‌داد و فرقه‌ها و دسته‌های دینی و سیاسی پدید می‌آمد و این همه از جور و بیداد عاملان ظالم و امرا و وزرای ناخدا ترس بود، که غالباً دزدی بی‌تیر و کمان می‌کردند و ثروت و جلال بی‌مانند آنها یکسره از همین دزدی بی‌تیر و کمان فراز می‌آمد.

### ثروت وزرا

در واقع ثروت و مکننت وزیران و امیران در این روزگاران غالباً بی‌حساب و افسانه‌آمیز جلوه می‌کند. قصه‌هایی که کتابها در این باره نقل کرده‌اند این دعوی را تأیید می‌نماید. داستان تزویج مأمون با دختر وزیر خود حسن بن سهل را مورخان نوشته‌اند.



از جمله تکلفاتی که درین عروسی به وسیله وزیر به انجام رسید، یکی آن بود که «چون مأمون به میان سرای رسید طبقی پر کرده بود، از موم به هیأت مروارید گرد، هریکی چون فندقی در هریکی پاره‌ای کاغذ نام دیهی بر او نبشته، در پای مأمون ریخت و از مردم مأمون هرکه از آن موم بیافت قبالة آن دبه بدو فرستاد.»<sup>(۱)</sup> و این حکایت هرچند از مبالغه خالی نیست، وضع ثروت و مکنت عجیب وزرا را در آن روزگار نشان می‌دهد.

در همان ایام یکی از بزرگان طبرستان، به هنگام خلافت مأمون به مکه رفت «هر روز به بادیه منادی فرمودندی که حی علی غذاء الامیر، معروف و مجهول به خوان او نشستندی. مأمون بفرمود تا به بغداد او را تره و هیزم نفروشند. کاغذ بخریدند و به عوض هیزم می‌سوختند و حریر سبز، پاره کرده به جای تره بر خوان می‌نهادند.»<sup>(۲)</sup>

این همه ثروت و مکنت نزد وزرا و امرا از کجا جمع می‌شد؟ بدون شک منبع عمده این عواید، رشوه‌خواری و غارتگری بود. زیرا وزرا و امرا منصب و مقام خود را با پول می‌خریدند. یعقوب بن داود وزیر مهدی صد هزار دینار به ربیع حاجب داد تا او را بدین مقام رسانید.<sup>(۳)</sup> بسیاری نیز برای حفظ مقام خویش به هرگونه پستی تن درمی‌دادند. زیرا که، ازین مناصب و مقامات ثروتهای هنگفت فراچنگ می‌آوردند.

### خراج و جزیه

گذشته از وزیران و امیران که با «استصفاء» و «مصادره» و «رشوه‌ستانی» ثروت و مکنت به چنگ می‌آوردند، عاملان خراج و جزیه نیز از راه جبایت این اموال جنایت بسیار بر خلق روا می‌داشتند. اما این جزیه و خراج چه بود؟ درین باب جای آن است که اینجا سخنی گفته آید.

۲- تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۱۲۲.

۱- چهارمقاله، طبع لیدن، ص ۲۰.

۳- تجارب السلف، ص ۱۲۶.

خراج، مالیات ارضی بود که از اهل ذمه گرفته می شد در مقابل جزیه که مالیات سرانه بود. در آغاز فتح اسلام، کسانی از اهل کتاب که به آیین خویش باقی ماندند و در ذمه مسلمانان درآمدند، زمین هایی که داشتند همچنان در تصرف آنها باقی ماند اما از آنها پاره‌یی از محصول را به عنوان خراج می گرفتند. گذشته از خراج، در هر سال نیز مبلغی به عنوان جزیه از این ذمی ها می گرفتند. جزیه، از مردان بالغ و تندرست گرفته می شد و زنان و کودکان و بینوایان از پرداخت آن معاف بودند. این جزیه، که از آنها گرفته می شد آنان را در ذمه اسلام قرار می داد و مال و جانشان از تعرض مصون بود. از این ذمی ها، اگر کسی از پرداخت جزیه خودداری می کرد جایز نبود که آن را به شکنجه از او بستانند. تنها وسیله‌ای که برای الزام وی به تأدیه جزیه جایز شمرده می شد، آن بود که او را به زندان بیندازند. در ستاندن خراج نیز، شکنجه و تعذیب مؤدیان را ناروا شمرده بودند.<sup>(۱)</sup>

با این همه، عاملان خراج در اخذ و جبايت این اموال، هرگز از آزار و شکنجه مردم دریغ نمی کردند و اهل ذمه که بارسنگین جزیه و خراج بردوش آنان بود، ازین رهگذر، جفای بسیار کشیدند.

### اهل ذمه

در حقیقت این اهل ذمه، هرچند در کنف حمایت مسلمانان به شمار می آمدند، اما غالباً در کار آنها هیچ مسامحه را جایز نمی شمردند. تأکید می شد که در دولت مسلمانی هیچ آنها را به عمل نگمارند. در روزگار خلفایی که تا اندازه‌یی پای بند دین بودند، کار کتابت نیز، جز به ندرت بدانها سپرده نمی شد و خلفا آن را زشت و ناروا می شمردند.

۱- برای اطلاعات بیشتر در باب جزیه و خراج و کیفیت جمع و جبايت آنها و همچنین برای حدود و میزان و طرز وصول این اموال رکه به: کتاب Daniel C. Dennett راجع به «تبدیل مذهب و امر جزیه در اوائل اسلام» چاپ ۱۹۵۰ و کتاب Lokkegard راجع به نرخ مالیات در دوره قدیم، چاپ کپنهاک ۱۹۵۰ که درین باره اطلاعات و معلومات مفیدی در آنها هست. کتاب دنت ترجمه فارسی هم دارد.

گذشته از آن، بنای معابد تازه برای آنها ممنوع بود و نیز به آنها اجازت نمی دادند آتشکده‌یی را که ویران شده بود تعمیر کنند. با این همه، در بعضی از بلاد ایران، پاره‌یی از آتشکده‌های قدیم همچنان برپا ماند. چنان که در کرمان، که تا آخر عهد بنی‌امیه، بعضی مردم همچنان به آیین دیرین خویش مانده بودند آتشکده‌ها برپای مانده بود. این ذمی‌ها، که جزیه و خراج می پرداختند البته در پناه مسلمانان بودند. با این همه، از بسیاری جهات قیود بسیار بر آنها تحمیل گشته بود. زئی و جامه‌شان از زئی و جامه مسلمانان جدا بود. در آغاز فتح اسلام، بر پیشانی‌شان داغ می نهادند و آنها را وامی داشتند کستی ببندند تا از دیگران شناخته باشند<sup>(۱)</sup> براسب نشستن نیز برای آنها ممنوع بود، در مجالس هم حق نداشتند بر صدر بنشینند و هم نمی توانستند بناهایی برتر از بناهای مسلمین بسازند.

در پرداخت جزیه نیز در حق آنها تحقیر و استخفاف بسیار می رفت زیرا که، لازم بود این جزیه را با خاکساری و فروتنی به مسلمانان بپردازند از این رو، عامل که برای گرفتن جزیه مأمور بود خود می نشست و ذمی را که برای پرداخت جزیه آمده بود در پیش روی خویش برپای می داشت. اگر ذمی توانگر بود در هر سال معمولاً چهار دینار از او می گرفتند و اگر بینوا بود دیناری بیش نمی داد. اما وقتی برای ادای این جزیه او را پیش می خواندند. عامل او را فقایی سخت می زد و می گفت جزیه بده، ای کافر! و ذمی بیچاره ناچار بود دست به جیب برد و جزیه خویش را برآورد و برکف دست نهد و با نهایت شکستگی و خاکساری بپردازد. هنگام گرفتن جزیه لازم بود که دست گیرنده بر فراز دست آن کس باشد که جزیه می دهد.

غالباً، بعد از آن که این جزیه ادا می شد، مْهری از سرب به جای رسید جزیه، بدان ذمی می دادند که «برائت» نام داشت و آن را به گردن می آویخت تا از مطالبه مجدد مصون بماند. عامه مسلمانان حق داشتند در این مجلس حاضر شوند و این زبونی و حقارت ذمی‌ها را که نشانه قدرت و پیروزی آیین مسلمانان بود

۱- الاموال ابی عبید، ص ۵۳.

تماشا کنند.<sup>(۱)</sup>

### خراج ستانی

جمع‌آوری خراج در ولایات، غالباً با تهدید و فشار بسیار توأم بود. کسانی بودند که جمع خراج را به عهده می‌گرفتند و آن را از مردم به زور و شکنجه می‌ستاندند و با وضع ظالمانه و خشونت‌آمیزی آن را جبایت می‌نمودند. اینها به قول قاضی ابویوسف کسانی بودند که «جز بر گرفتن سود و بهره خویش اندیشه دیگر نداشتند، خواه آن را از مال خراج برگیرند و خواه از مال رعیت بریابند. آنگاه این همه را نیز با جور و بیداد می‌ستاندند... و مردم را در گرمای آفتاب نگاه می‌داشتند و به سختی می‌زدند...»<sup>(۲)</sup> می‌نویسند که «رشید وقتی کارگزاران و دهقانان و کسانی را که جبایت خراج را التزام کرده بودند بازداشت و عبدالله بن هیثم بن سام را برگماشت تا مالی را که بابت خراج به خلیفه مدیون بودند از آنها مطالبه کند، عبدالله با انواع شکنجه‌ها به مطالبه خراج از آنان پرداخت و در این کار خشونت و قساوت بسیار به خرج داد. اتفاق را در همان سال، رشید به بیماری سختی دچار گشت و بهبود یافت فضیل بر او درآمد. چون دید که مردم را در باب خراج شکنجه و عذاب می‌دهند، گفت از اینان دست بازدارید که پیامبر گفت هر که در دنیا کسی را شکنجه کند، خداوند در قیامت او را شکنجه خواهد کرد. رشید فرمان داد تا دست از شکنجه مردم بازدارند و از آن سال، شکنجه برافتاد.»<sup>(۳)</sup>

در سراسر قلمرو خلافت، بیش از همه جا خراسان و سواد عرضه دستبرد و دستخوش ستم و بیداد کارگزاران خلفا بود زیرا خراسان و سواد بیش از سایر ولایات خراج می‌پرداخت. از تأمل در فهرستی که ابن خلدون در باب خراج عصر

۱- رک: معالم القریه، ص ۴۵ - ۳۹ و کتاب الخراج ص ۱۸، ۶۱، ۶۲، ۷۰ و ۷۱ و همچنین برای اطلاعات بیشتر در باب اهل ذمه و رفتار مسلمین با آنها رجوع شود به کتاب: اهل الذمه فی الاسلام. تألیف ا. س. ترتون. ترجمه و تعلیق حسن حبشی. مصر ۱۹۴۹.

۲- کتاب الخراج، ص ۶۱ و ص ۶۲. ۳- بعقوبی، ج ۳، ص ۱۴۶.



مأمون دارد و مقایسه آن با جدولی که فدّامه بن جعفر در کتاب الخراج خود راجع به خراج در عصر معتصم نقل می‌کند، این دعوی تأیید می‌شود. مجموع خراج خراسان و سواد، بالغ بر نصف تمام خراج مملکت عباسی می‌شد.<sup>(۱)</sup> این خراج هنگفت و سنگین نیز از قدیم غالباً در معرض تغییر بود. سعید بن عاص والی بنی امیه در عراق، گفته بود «السّواد بستان القریش ما شئنا اخذنا منه و ما شئنا ترکناه» و این گفته حتی در دوره مأمون و معتصم نیز معتبر و صادق شمرده می‌شد. عمّال و کارگزاران خلیفه در خراسان و عراق، هر وقت می‌خواستند خراج را می‌افزودند و هر وقت می‌خواستند آن را می‌کاستند.

نمونه این بی‌رسمی را در حکایت ذیل می‌توان دید: داوود بن عباس که در سال ۲۳۳ والی بلخ شد هنگامی که به بنای نوشاد مشغول بود حکومت بلخ را خاتون او از جانب وی اداره می‌کرد. در این ایام «... بعضی از اصحاب تواریخ نقل کرده‌اند که از دارالخلافه بیش از وجوب خراج طلب کردند. خاتون داود... پیرایه‌های خود به دست عامل به دارالخلافه فرستاد و چنین گویند که آن پیرایه پیراهن او بود مرصع به درّ و لآلی و گفت این پیراهن به جهت آن فرستاده شد که تا از رعایا بیش از ادرا، غله خراج نطلبند و چون عامل با آن پیراهن به دارالخلافه رسید و قصّه حال به خلیفه رفع کرد، خلیفه خراج آن سال را بخشید و آن پیراهن باز فرستاد و گفت این خاتون، ما را جوانمردی و سخاوت تعلیم کرده است و ما را شرم می‌آید که پیراهن او بستانیم.»<sup>(۲)</sup>

اما چنان نبود که همواره خلیفه و عمّال او را از این رعایای ضعیف شرم آید. بسا نیز که در گرفتن خراج و غارت کردن رعیت بی‌رحمی و بی‌شرمی را از حد به در می‌بردند. چنان که وقتی رشید، درصدد برآمد بقایایی از خراج گذشته را، که از سالها پیش بر ذمه اهل اصفهان و قم مانده بود مطالبه کند، در این کار چندان

۱- رک: جرجی زیدان، تاریخ التمدّن الاسلامی، ج ۲، ص ۵۴ و ص ۶۱- این کتاب جرجی زیدان را آقای علی جواهرکلام به فارسی ترجمه کرده است و در تهران به سال ۱۳۳۳ چاپ شده است.  
۲- فضائل بلخ، نقل از منتخبات شارل شفر، ج ۱، ص ۹۰.



خشونت به خرج داد که «قوت‌های ایشان و سایر اطعمه بفروخت و اسبان و دیگر چهارپایان برید که به زبان اهل قم اسبان یام<sup>(۱)</sup> گویند به عوض مال ایشان بستند و تا غایت که نگذاشت هیچ طایفه از صادر و وارد به بغداد گذر کنند تا نباید که بعضی از مال کسر آید و مجموع اموال از مردم هر مملکتی بستند.»<sup>(۲)</sup>

بدین‌گونه خلفا و عمال به میل خود هر چه می‌خواستند از هر که دلشان می‌خواست به‌عنوان خراج مطالبه می‌کردند و در این مطالبه نیز غالباً از ارتکاب فجایع شرم‌انگیز دریغ نمی‌ورزیدند. این بیداد و ستم، عاملان مردم را به چاره‌جویی وامی‌داشت و این چاره‌جویی صورت‌های مختلف داشت.

### رسم الجاء

گاه صاحبان اراضی برای آن که از شرّ عاملان ظالم ایمن باشند به حيله دست می‌زدند. بدین‌گونه که ملک و ضیاع خویش را به نام یکی از محتشمان و مقربان خلیفه ثبت می‌کردند تا کسانی که مأمور جبایت خراج می‌شوند بر آنها ستم نکنند و به پاس حشمت آن بزرگ به گرفتن نیمی یا کمتر از خراج اکتفا نمایند. این کار در تاریخ اسلام به «الجا» معروف است و درین طریقه «الجا» صاحب زمین مزارع و کشتکار شمرده می‌شد و زمین او به تدریج در تملک مرد صاحب نفوذی که به او پناه داده بود درمی‌آمد<sup>(۳)</sup> و صاحب زمین اصلی فقط شریک غله و سود آن می‌گردید. این طریقه در هر عصری که مردم از سیطره استبداد حکام ظالم و طمّاع، بیم دارند متداول می‌گردد و به صورتهای گوناگون جلوه می‌کند و ظلم و فشار بنی‌امیه نخست موجب شیوع این «حیله» گردید.

در دوره خلافت ولید بن عبدالملک، اهالی سواد برای آن که از ظلم عاملان ستمکار رشوه‌خوار ایمن بمانند به مسلمة بن عبدالملک، برادر خلیفه که والی سواد

۱- یام بر وزن لام اسی را گویند که در هر منزلی بگذارند تا قاصدی که به سرعت رود بر آن سوار شود تا

۲- تاریخ قم، ص ۳۰.

منزل دیگر. برهان قاطع.

۳- ابن‌الفقیه، ص ۲۸۲.

بود الجاء جستند. از آن پس اراضی سواد، ضیاع مسلمه گردید و در دست اعقاب و احفاد او باقی ماند تا آن که خلافت به دست بنی عباس افتاد و آن اراضی نیز جزء ضیاع خلافت ضبط گشت. مردم مراغه نیز هنگامی که مروان بن محمد، والی ارمنستان و آذربایجان بود به او الجاء نمودند و اراضی آنها به تملک مروان درآمد تا پس از سقوط مروان مانند سایر املاک بنی امیه از آنها مأخوذ گردید.

در دوره عباسیان نیز این شیوه دوام یافت. مردم زنجان از بیم صععلیک و از شر عمال مجبور شدند اراضی خود را به نام قاسم پسر هارون الرشید ثبت کنند و اراضی آنها نیز ازین راه رفته رفته جزء ضیاع سلطانی گشت.<sup>(۱)</sup>

در فارس نیز ظلم و بیداد کارگزاران و جمع آورندگان خراج مردم را مجبور کرد که اراضی خود را به نام بزرگان و محتشمان دربار خلافت ثبت کنند.<sup>(۲)</sup>

بدین گونه ظلم و فشار عمال و کارگزاران خلیفه، مردم را به ترک املاک خویش وامی داشت و توازن و تعادل اجتماع را به هم می زد با این همه به هم خوردن تعادل اجتماع را مردم به مثابه یک چاره و درمان جهت رهایی از جور و بیداد عمال خلیفه تلقی می کردند.

### آشوب و شورش

گاه نیز تنها چاره‌ای که مردم برای رهایی از بیداد ستمکاران می توانستند بیابند، شورش و قیام بر ضد خلیفه بود. توجه به این نکته که قسمت عمده خراج قلمرو عباسیان را مردم خراسان و عراق می پرداخته‌اند نشان می دهد که چرا بیشتر شورش‌ها و قیام‌های خونین و بزرگی که بر ضد خلفای عباسی انجام شد، از خراسان و عراق پدید آمد؛ این همه فشار و شکنجه و بیداد که بر ستمدیدگان خراسان و سواد وارد می آمد آنان را به شورش و قیام بر ضد خلیفه وامی داشت.

۲- اصطخری، ص ۱۵۸.

۱- ابن الفقیه، ص ۲۴۸ و ص ۲۸۲.

## عیاران و رهنان

کارگزاران حکومت، با شکنجه و آزار مردم خراج می‌ستاندند و بزرگان و بازرگانان که حاصل عمر خود را چنین عرضه تاراج می‌دیدند ناچار می‌شدند دست از کار خویش برگیرند. برای فرار از بیداد و شکنجه عمال دولت، بسا که مردم مجبور بودند سر به شورش برآورند. همه جا ناامنی حکمفرما بود. رهنان و سالوکان در راهها به جان مردم می‌افتادند. عیاران و شاطران در شهرها امنیت را تهدید می‌کردند.

بسا که دسته‌هایی از سپاهیان نیز با رهنان و دزدان همدست می‌شدند. در دوره مهدی و هارون ازین رهنان در کوهها و گردنه‌ها بسیار پراکنده بودند<sup>(۱)</sup> گاه کاروانها را می‌زدند و سرمایه و کالای بازرگانان را بابت زکوة! تصرف می‌کردند<sup>(۲)</sup> فقر و ناامنی به سختی مردم را تهدید می‌کرد. مال صدقه که میان مستحقان تقسیم می‌شد هنوز به آنها نرسیده بر اثر کثرت ارزانیان تمام می‌شد.<sup>(۳)</sup>

پیداست که از چنین اوضاع و احوالی چه حاصل می‌آید. درماندگی و پریشانی مردم، اولین نتیجه این مظالم و فجایع بود. تعادل و توازن در امور دیگر هم نمی‌توانست به‌وجود آید و پایدار بماند. شورش‌ها و آشوبهای پی‌درپی، اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌آمد. عیاران و رهنان در شهر و بیابان چنان مردم را ستوه کرده بودند که بغدادیان، خود برای دفاع از جان و مال خویش مجبور شدند به دفع آنان برخیزند<sup>(۴)</sup> در دوره خلافت کوتاه امین، بغداد یکسره در دست شاطران و عیاران افتاد و امین در بغداد از آنها برای جنگ مأمون مدد می‌گرفت. در عهد حکومت حسن بن سهل نیز فتنه‌جویی آنان در بغداد و عراق امنیت و آزادی را از همه مردم سلب کرده بود. قدرت و سلطه مأمون و معتصم چندی بر این پریشانیها پرده افکند. اما بعد از معتصم ضعف خلفا ترکان را چیره کرد. از آن پس حکومت در دست سپاهیان بود و از خلیفه جز اسمی در میان نبود.

۱- بلاذری ص ۳۰۸-۳۰۷.

۲- الفرج بعدالشدّة، ج ۲، ص ۱۰۶.

۳- تاریخ گزیده، ص ۳۱۴.

۴- رک کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۸۲.

## مظالم

بغداد چنین بود. اما خارج از بغداد ازین هم بدتر بود. سپاهیان و ترکان برای کسی امنیت باقی نمی گذاشتند. هیچ کس بر جان و مال خویش ایمنی نداشت. هر کس مجبور بود به تن خود از عرض و شرف خویش دفاع کند. گستاخی و بی ادبی ترکان خلیفه هیچ قید و حدی نمی شناخت. در فلسطین یکی از سپاهیان به زور در خانه مردی رفت. مرد غایب بود و زنش مرد سپاهی را به خانه راه نداد. سپاهی برآشفته و او را تازیانه زد. چون مرد به خانه بازآمد و از ماجرا آگاه گشت جز سرکشی و انتقام چاره بی ندید. بدین گونه بود که قیام مبرقع بمانی پدید آمد. گویند که او برقعی به صورت بست و در یکی از کوههای اردن پنهان گشت. هر روز از کوه فرود می آمد و عابران را امر به معروف و نهی از منکر می کرد. تبهکاری خلیفه و یارانش را برمی شمرد و مردم را به یاری خویش می خواند.<sup>(۱)</sup>

کارگزاران و سپاهیان همه جا بر جان و مال خلق استیلا داشتند هیچ کس حتی خلیفه نیز، نمی خواست و نمی توانست شر آنها را دفع کند. زیرا وزرا و امرا، در دربار خلافت از آنها حمایت می کردند. گاه وزیر از عمال و ارباب دیوان، مالی به وام می گرفت و آنان را حواله می داد که آن را به تفاریق از مردم فلان ناحیه بستانند.<sup>(۲)</sup> این کار بهانه بی برای جور و بیداد به دست عامل می داد. مردم به شکنجه کشیده می شدند، مالها به مصادره و تاراج می رفت. زندانها از مؤدیان و خراج گزاران پر می شد و همه این ستمها و نارواییها را جز تأدیة حقوق دیوانی بهانه بی نبود.

## فساد عرب

باری در این روزگاری که خلیفه بغداد، در آن شهر پرشکوه و گناه آلود «هزار و یک شب» جلال و عظمت دربار تیسفون را احیاء کرده بود، دیگر از آن سادگی و آزادی که فاتحان تیسفون و نهاوند ارمغان آورده بودند، در بین فرمانروایان اسلام هیچ نشانی نمانده بود. خلیفه بغداد، اندک اندک همان شیوه خسروان و قیصران را،

۱- کامل این اثر، چاپ اروپا، ج ۶، ص ۳۷۲. ۲- تاریخ الوزراء، ص ۲۶۲.

که اسلام بر همه خط بطلان کشیده بود، احیاء و اعاده کرده بود. همان بی‌رسمی و بیدادیه‌ها نیز که در حکومت تیسفون بود در این روزگاران زنده شده بود و فرزندان فاتحان تیسفون و نهاوند، رفته‌رفته در دمشق و بغداد، به همان سرنوشتی دچار آمدند، که ساسانیان را به سقوط و نکبت کشانیده بود.

در حقیقت، ثروت و مکنث هنگفت بی‌پایانی، که از آغاز فتوح اسلام بهره‌ا اعراب شد، خیلی زود این فاتحان ساده‌دل را به تن‌پروری و فساد کشانید و اندک‌اندک، آن سادگی و داد‌پروری که آیین مسلمانی توصیه کرده بود، ناچار در دل خلفا و امرای عرب جای خود را به جاه‌طلبی و طمع‌پروری داد. دیگر، خلفا و عمال او، با آن که همه جا از مسلمانی دم می‌زدند، آن شور و ایمان را که اسلام هدیه آورده بود، از دست داده بودند. این تفاوت، هم از روزگار بنی‌امیه، چنان محسوس و بارز بود، که ربیب سیستان چون عاملان بنی‌امیه را چنان طماع و گستاخ دید، به تأسف بانگ برآورد و گفت: «کجایند آن قوم، که ازین پیش بدینجا می‌آمدند؟ آن قوم که شکم‌هاشان به پشت چسبیده بود و چهره‌شان از بس بر خاک سوده بودند، سیاه گشته بود. آن قوم که خویشتن را از برگ خرما پاتابه می‌ساختند... هرچند شما به دیدار از آن قوم خوشترید اما آنها بهتر از شما پیمان نگه می‌داشتند و بهتر از شما نیز جنگ می‌کردند.»<sup>(۱)</sup> الحق، این سخن درست بود، زیرا، از همان روزگار بنی‌امیه، اعراب دیگر آن فاتحان قادیسیه و تیسفون نبودند. فساد و جور و رشوه آنها را دگرگون کرده بود.

هرکس در این روزگاران به جایی برای حکومت و ولایت می‌رفت، اول کاری که می‌کرد، آن بود که والی و حاکم پیشین را با همه کسان و پروردگان و برکشیدگانش باز می‌داشت. سپس کسانی را که او فروگرفته بود آزاد می‌کرد. آنگاه همه اموال والی سابق را با هرچه به کسان و یاران او تعلق داشت، از آنها به انواع شکنجه باز می‌گرفت. چنان که وقتی خالد قسری والی عراق معزول گشت یوسف بن عمر که به جای او نشست بفرمود تا او را بازدارند و با سیصد و پنجاه تن از کارگزارانش به

۱- بلاذری، ص ۴۰۱ - ۴۰۰.

زندان اندازند. ازین سبب بود که والیان و عاملان، نیز که می‌دانستند چنین سرنوشتی همواره در انتظارشان هست در عمل خویش می‌کوشیدند هرچه بیشتر ممکن باشد مردم را غارت کنند. تا روزی که نوبت عزل و نکال آنان فرارسد، بتوانند هم خلیفه و مأموران او را راضی کنند و هم برای خود چیزی داشته باشند. می‌نویسند: عمرین عبدالعزیز، چون به خلافت نشست، یزیدین مهلب را که عامل خراسان بود بخواست و گفت نامه‌ای از تو دیدم که به سلیمان خلیفه نوشته بودی و در آن یاد کرده بودی که هزار هزار (دینار؟) نزد تو فراهم شده است. این مال‌ها کجاست؟ یزید نخست انکار کرد. چون دید که انکار را سودی نیست گفت مرا بگذار تا بروم و این مال‌ها بیاورم. پرسید از کجا این مال‌ها خواهی آورد؟ گفت می‌روم و از نزد مردم جمع می‌آورم. عمرین عبدالعزیز گفت می‌خواهی یک بار دیگر نیز چندین مال از مردم بستانی؟... و بفرمود تا دیگری را به جای او آن عمل بدهند<sup>(۱)</sup> حقیقت آن است که درین میان فقط عامه مردم بودند، که انواع بیدادها و بی‌رسمی‌ها را ناچار تحمل می‌کردند تا عامل و والی خلیفه را خرسند کنند و گویی چنان شده بود، که به قول یک محقق، این رعایای ضعیف ناچار بودند زمین را بکارند تا عربان درو کنند و حاصل آن بردارند<sup>(۲)</sup>. اما این مظالم و فجایع که در روزگار بنی‌امیه همواره موجب نگرانی و نارضایی مردم، خاصه ایرانیان بود در روزگار عباسیان نیز دوام داشت. خلیفه بغداد در طمع‌ورزی و بی‌پروایی از خلیفه دمشق دست‌کمی نداشت، عمال او نیز مانند عمال خلیفه دمشق در جور و تطاول، بی‌پروا بودند. در روزگار عباسیان آن تعصب عربی نیز که پشتیبان خلیفه اموی بود، دیگر از میان رفته بود. ازین رو وقتی نوبت ضعف و انحطاط خلفا رسید و ایرانیان و ترکان نیرو و چیرگی یافتند، استعانت و استمداد از عرب نیز سود و امکان نداشت در چنین احوالی بود، که تسلط ترکان بر خلفای بغداد فرصتی پیش آورد، تا خراسان به دست طاهریان و صفاریان استقلال بیابد و یافت.

۱- رک: عصر المأمون، ص ۳۰.

۲- فون کرم، رجوع شود به: Van Vloten، ص ۳.

### بعد از دو یست سال

هنوز، دو یست سال تمام از سقوط حکومت ساسانی نگذشته بود که از حکومت عرب جز نامی نماند. سیستان و خراسان و ماوراءالنهر که سالها دستخوش بی‌رسمی و بیدادی تازیان بود در این زمان آماده استقلال می‌شد. امارت و حکومت که مدتها مخصوص عرب بود دیگر همه جا حتی در بغداد، بیشتر در دست ایرانیان بود. زبان ایرانی که پس از طوفان قادیسیه، «دو قرن سکوت» سنگین را تحمل کرده بود اکنون طلسم خموشی را می‌شکست و خود را در کام کسانی چون حنظله و بوحنفص و محمد و صیف برای سرودن جاودانی‌ترین نغمه‌های ادبیات جهان آماده می‌کرد. در پایان دوره معتصم با آن که بابک، سردار آذربایجان، به دار آویخته شده بود، با آن که مازیار امیرزاده طبرستان به قتل آمده بود باز ققنس ایران از زیر خاکسترها سر برمی‌آورد.

### یک دورنما

در طی این دو قرن بر ایران چه گذشت؟ دورنمایی از تاریخ و حوادث این دو قرن را اکنون می‌توان ترسیم کرد. نخست طوفانی سهمگین و خروشان برآمد که دولت ساسانی را زیر و زبر کرد. شهرها تسخیر شد و مالها به تاراج رفت. چندی بعد حجاج در عراق و قتیبه در خراسان و دیگر عربان در همه جا کشتارها و بیدادیهای سخت برانندند. دیری برنیامد که مغلوبان، پیکار عظیمی با فاتحان آغاز نهادند. بومسلم و مقتع در خراسان و جاویدان و بابک در آذربایجان و سپهبد خورشید و مازیار در طبرستان به کوشش برخاستند زیرا که برای رهایی از خواریه‌ها و کوچک‌شماریهای عربان، مردم ایران جز رستاخیز چاره‌ای نمی‌دیدند. در طی این رستاخیز پهلوان مغلوب قد برافراشت و پشت فاتح مغرور را به خاک رسانید. تفوق ایرانیان بر عربان آشکار گشت حکومت و سیادت عرب رفته‌رفته چون «رؤیای شب نیمه تابستان»<sup>(۱)</sup> دود و باد گردید. خاندانهای ایرانی دوباره امتیازات کهن را به

۱- اشاره به درام معروف شکسپیر که به همین عنوان است: *A Midsummer Night's dream*

صورتی دیگر به دست آوردند و یا لامحاله این قدرت و حشمت، طاهریان و صفاریان را به دست افتاد و بدین گونه آنچه در آغاز یک طوفان بر باد رفته بود در «پایان یک شب» که در وحشت و سکوت، دو قرن هول انگیز گذشت، دوباره تا حدی به سامان و قرار خویش بازآمد.

«پایان»

### یادداشت‌ها

ص ۲۷ س ۴: انیران، یعنی بیگانه و غیر ایرانی. «از اوستایی an-airya مرکب از an علامت مخصوص نفی، و جزو دوّم به معنی آریایی و ایرانی. جمعاً یعنی غیر آریایی، نایرانی؛ در پهلوی aniran، و در پارسی انیران و مخفف آن نیران به معنی بیگانه و غیر ایرانی است.»

برهان قاطع، حواشی دکتر محمد معین، ج ۱، ص ۱۷۹.

\*\*\*

ص ۳۱ و ۳۲: در باب ملوک حیره و یمن و همچنین درباره تاریخ عربستان قبل از اسلام رجوع شود به خطابه‌های آقای سیدحسن تقی‌زاده در دانشکده معقول و منقول، که تحت عنوان «تاریخ عربستان و قوم عرب در اوان ظهور اسلام و قبل از آن» در سه جزء، ضمن «انتشارات دانشکده معقول و منقول» به طبع رسیده است و حاوی جامع‌ترین تحقیقات درباره تاریخ عرب قبل از اسلام است. همچنین رجوع شود به:

تاریخ العرب قبل الاسلام. تألیف الدكتور جوادعلی، بغداد - و نیز: تاریخ

اسلام، تألیف آقای دکتر علی اکبر فیاض، از انتشارات دانشگاه تهران، که با

عبارات کوتاه محتوی معلومات زیاد است.

\*\*\*

ص ۴۷: درباره سیف ذی‌یزن و سرگذشت او، از قدیم داستانهای پرداخته شده است که قسمتی از آنها شاید از تاریخها گرفته شده باشد و قسمتهایی نیز ظاهراً از راه

همین قصص در تاریخها وارد گشته است. در هر حال بعضی از مطالبی که طبری و دیگران راجع به سرگذشت سیف ذی یزن و پدرش نقل کرده‌اند، از همین داستانها نشأت گرفته است. یکی از جامعان و مؤلفان قدیم این داستانها ابوالمعالی احمد بن محمد کوفی است که قصه‌های حمزه را نیز همو جمع و روایت کرده است. نسخه‌های متعددی از مجموعه‌های این داستانهای سیف ذی یزن، امروز در کتابخانه‌های مختلف جهان هست و بعضی از این مجموعه‌ها نیز از مدتی پیش، به زبانهای دیگر هم ترجمه شده است. برای اطلاعات بیشتر در این باب رجوع شود به مقاله وان رونکل Van Ronkel در مجله *Acta Orientalia* جلد ۵ جزء ۱ منطبقه به سال ۱۹۲۶ میلادی، که در باب یکی از ترجمه‌های این داستان، شرح جالبی دارد.

\* \* \*

ص ۴۹: وهرز. در باب معنی و اشتقاق این اسم که به صورت وهرز و اوهرز و صورت‌های دیگر آمده است اختلاف است. مثلاً رجوع شود به: *مجمعل التواریخ*، ص ۱۷۲ - التنبیه و الاشراف، ص ۱۲۶.

\* \* \*

ص ۸۱ س ۲: اوّلین پادشاه ماد بنابر مشهور، دیوکس نام داشته است و در حدود ۷۰۸ سال قبل از میلاد مسیح به سلطنت رسیده است. فتح نهاوند به دست اعراب هم مقارن سال ۶۴۲ میلادی روی داده است بنابراین مدّت فاصله بین تأسیس دولت ماد و سقوط نهاوند یک هزار و سیصد و پنجاه سال بوده است که در اینجا از این مدّت به چهارده قرن تعبیر شده است.

\* \* \*

ص ۹۱ س ۴: باژ و برسم و کستی و هوم و زمزمه، از شعائر و مختصات آیین زرتشت بشمارند. و شاید در باب آنها توضیحی لازم باشد: باژ که از ریشه اوستایی وچ آمده است، و به معنی سخن و کلام است، به‌طور کلی بر تمام دعاهای کوتاه که مجوسان آهسته بر زبان می‌آوردند اطلاق می‌شود و به‌طوری که لغت‌نویسان گفته‌اند آن با زمزمه یکی است یا اعم از آن است. در باب زمزمه نیز گفته‌اند: کلماتی باشد که مغان در ستایش

پروردگار و هنگام بدن شستن و در سر خوان آهسته بر زبان رانند...

برسم عبارت است از شاخه‌های بریده درختی، که با آداب و دعا‌های خاصی و با کارد مخصوصی به نام برسم چین، بریده می‌شود، و سپس آن شاخه‌ها را که باید از درخت انار باشد، به هم بر بسته نهند و دسته‌ای سازند - به درازای یک خیش و به پهنای یک جو - و آن برسم را هنگام ادای مراسم به دست چپ گیرند و با اذکار و ادعیه خاصی در واقع شکر نعمت به جای آورند. برسم گرفتن، چنان‌که استرابون نقل کرده است، در معابد و در پیش آتش، شیوه مغان بوده است و پیش از طعام خوردن نیز برسم می‌گرفته‌اند و باژ می‌سروده‌اند.

کستی یا کشتی، مطلق کمر بند را گویند و هم به معنی بندی خاص است که مجوس از آغاز سن بلوغ بر میان می‌بسته‌اند. این کمر بند مرکب از هفتاد و دو تار است که از پشم گوسفند سپید بافند و آن را سه بار به دور کمر بندند. عدد هفتاد و دو به مناسبت تعداد یسناهاست در اوستا، و سه بار به دور کمر بستن را هم کنایه دانسته‌اند از سه شعار که پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک باشد. مراسم کستی بستن و صدره پوشیدن کودکان در واقع به مثابه آدابی است که پس از اتمام آنها کودکان در جرگه اهل دیانت درآمده‌اند.

اما هوم، نام گیاه خاصی است و از آن شربتی سازند که نیز آن را هوم خوانند و درست معلوم نیست نام علمی این گیاه چیست. باری، استعمال شربتی که از جوشانده این گیاه درست می‌کرده‌اند ظاهراً از مدتی پیش از زرتشت هم بین ایرانیان، متداول بوده است. به هر حال این مشروب، مسکر نبوده است و به جای مراسم فدیه و قربان به کار می‌رفته است و از مهمترین مراسم آیین مزدیسنان به‌شمار می‌آمده است. در مقابل مجمر آتش، چند ساقه از این گیاه را با آداب و شست‌وشوی خاص با شاخه‌ای از درخت انار و قدری آب زور با ترتیب خاص و همراه با سرود اوستا درون هاون مخصوصی می‌فشرده‌اند و در مراسم مذهبی به کار می‌برده‌اند.

برای اطلاعات بیشتر در باب این الفاظ، رجوع شود به: یشتها، ج اول و همچنین به خرده اوستا، تألیف آقای پورداود و نیز به: مزدیستا و تأثیر آن در

ادبیات پارسی، تألیف آقای دکتر محمد معین.

\*\*\*

ص ۱۲۲ س ۷: «شاه بهرام از دوده کیان» پادشاه موعودی است که به اعتقاد زرتشتی‌ها مقارن ظهور هوشیدر پدید خواهد آمد. او را در بهمن یشت، به قلب ورجاوند که معنیش ارجمند و برازنده است خوانده‌اند. گویند این بهرام ورجاوند در آن روزگار زمام پادشاهی به دست گیرد و چون به سی سالگی رسد لشکر از چین و هند فراز آورد و به بلخ یا بهرود شتابد و پیروزی شگرف یابد و ایران آبادان کند. رکت: متون پهلوی: وست ترجمه بهمن یشت (فصل ۳- ۱۴ به بعد ص ۲۲۱) و پوردادود: سوشیانس.

\*\*\*

ص ۱۲۲ س ۱۴: عبارت: «جزیه بر نهادند و پخش کردند بر سران» را فقره ذیل روشن می‌کند: در آغاز فتح، عاملان خلیفه در سواد بر هر سر، ماهانه چهار درهم جزیه می‌نهادند، و اهل قریه را شماره می‌کردند و دهقان قریه را می‌گفتند که قریه تو فلان مقدار باید جزیه بپردازد، بروید آن را در بین قوم توزیع کنید. آنگاه عاملان، به موسم خویش می‌آمدند و از دهقان جزیه اهل قریه را می‌ستاندند.  
ابی عبید: الاموال، ص ۵۲.

\*\*\*

ص ۱۳۳ س ۶: فرجام کار سلیمان بن کثیر را، که از نقباء و دعاة عبّاسیان بود، مقریزی چنین نقل کرده است که وقتی ابوجعفر منصور که برادر ابوالعبّاس خلیفه بود (قبل از خلافت) نزد ابومسلم رفت. روزی سلیمان او را گفت که آنچه ما می‌خواستیم آن بود که کار شما راست گردد و اکنون خدای را سپاس که همچنان شد. اینک اگر خواهید تا ما از این پس کار را از دست این مسلم بستانیم. گویند محمد پسر سلیمان بن کثیر از پیروان خداهش بود (و دعوایی دیگر داشت) وی را گران می‌آمد که پدرش کار دعوت را به ابومسلم فروگذارد (و ازین رو فتنه‌ای در سر کرده بود). ابومسلم که این می‌دانست، وقتی کارها را بر دست گرفت این محمد بن سلیمان را بکشت، سلیمان بن کثیر نزد کفیه رفت و این کفیه کسانی بودند که سوگند خورده بودند تا هیچ مال نستانند و اگر

خود حاجت آید مال خویش نیز انفاق کنند تا بدان مزد بهشت یابند و گویند که ارزاق آنها کفی گندم بود و بس، و بدین سبب آنها را کفیه می‌خواندند. باری این سلیمان کثیر نزد کفیه برفت (که از یاران عباسیان می‌بودند) و گفت ما به دست خویش جویی بکنندیم و دیگری بیامد و آب در آن جوی براند و مرادش از دیگری که می‌گفت، خود ابومسلم بود. چون این سخن که سلیمان بن کثیر گفته بود به ابومسلم رسید، وی را از آن کراهیت آمد و وحشت بیفزود و در این میان ابوتراب داعی و محمد بن علوان مروروزی و چند تن دیگر در پیش ابومسلم بیامدند و سلیمان بن کثیر را متهم کردند که روزی خوشه‌ای انگور سیاه در دست داشته است و گفته است خدایا روی ابومسلم را چون این انگور، سیاه گردان و خونس را بریز. و نیز شهادت دادند که پسر سلیمان، خدایشی بود و برنامه‌ای که از آن امام بود بول کرد. ابومسلم یکی را از آنان که آنجا حاضر بودند، گفت سلیمان را فروگیر و به خوارزم برسان و ابومسلم هر که را خواستی به قتل آورد در حق او چنین گفتی و بدین‌گونه، سلیمان بن کثیر را هلاک کرد.

برای متن این روایت که از کتاب المقفی الکبیر مقریزی، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس، نقل شده است رک: وان فلوتن، ص ۸۰ - ۷۹ - وان فلوتن می‌گوید که این روایت، بدین تفصیل در مآخذ دیگر نیست ۰ عباراتی که بین پرانتز است جهت روشنی مطلب افزوده شد.

\*\*\*

ص ۱۳۶ س ۱۰: در باب جامعه سیاه و علم سیاه که شعار یاران ابومسلم و کسوت عباسیان بوده است، جای بحث است که اصل آن چه بوده است؟ بعضی پنداشته‌اند کسوت و لوای سیاه که این جماعت داشته‌اند، بدان سبب بوده است که می‌خواستند ماتم و عزای اولاد پیغمبر را که به دست بنی‌امیه شهید گشته بودند داشته باشند. اما هر چند داستان قصاص بنی‌عباس از امویان و قتل عام آنها در همان اوائل خلافت سقاح، و تعزیتی که خراسانیان درباره زید بن علی و یحیی بن زید بعد از فتح خراسان اقامه کردند، حاکی از این است که عباسیان و دعاء اولین آنها واقعاً از اندیشه قصاص خالی نبوده‌اند و در تذکار این فجایع قصد اقامه تعزیه هم داشته‌اند، ولیکن این قضیه، در مورد خوارج (مثلاً طالب الحق یمن: مجمل التواریخ، ۳۱۷) هم صدق می‌کند که آنها نیز در اعلان

مخالفت با بنی امیه، بسا که علم سیاه برمی افراشته‌اند در صورتی که ظاهراً چندین علقه‌ای به اولاد پیغمبر و بنی هاشم نداشته‌اند. حقیقت آن است که علم سیاه، علم پیغمبر بوده است و کسانی از شیعه یا خوارج که آن را به مخالفت بنی امیه برمی افراشته‌اند، در واقع می‌خواستند مسلمانان را متوجه کنند که حکومت و دولت اموی از حدود مسلمانی خارج است و مبارزه با آن در حکم اعلاء رایت اسلام به شمار است. احتمال این که عباسیان و شیعه آنها رنگ سیاه را در مقابل رنگ سپید آورده‌اند که شعار بنی امیه بوده است، چنان که وان فلوتن به حق می‌گوید، درست نیست. چرا که بعد از روی کار آمدن عباسیان بود، که دشمنان آنها در هرجا که بودند رنگ سپید را شعار خویش کردند و این رنگ نیز به بنی امیه اختصاص نداشت.

برای تحقیقات بیشتر در این باب رجوع شود به: وان فلوتن، ص ۶۴ - ۶۳ و

در باب قتل عام بنی امیه به وسیله بنی عباس رجوع شود به: *Orientalni Archiv*

ج ۱۸ شماره ۳، سال ۱۹۵۰ مقاله Moscati که در این باب روایات

مختلف را جمع و نقد کرده است.

\*\*\*

ص ۱۳۶ س ۱۹: خرفستر به معنی حشره است، علی‌الخصوص هوام و حشرات خرد زیانکار را بدین نام خوانند. جانورانی چون مار و وزغ و سنگ‌پشت و موش و عقرب و مور و ملخ و کرم و مگس نیز همه از این خرفستران بشمارند و چون این جانوران را زیانکار می‌دانسته‌اند، کشتن و نابود کردن آنها را ثواب می‌شمرده‌اند. در کشتن این خرفستران البته همه مزدیستان مکلف بوده‌اند اما تکلیف موبدان و پیشوایان دینی در این باب مؤکدتر بوده است. در هر حال روزهای خاصی از فصل تابستان بوده است، که موبدان و دیگران، کشتن و نابود کردن خرفستران را، از خانه بیرون می‌آمده‌اند. چوبدستی خاص نیز، با نوک تیز آهنین در این روزها به دست می‌گرفته‌اند که آن را خرفسترغن یا خرفسترگن می‌خوانده‌اند. به معنی حشره کش و خرفسترزن. با این چوبدستی‌ها حشرات و جانوران زیانکار را چون مور و ملخ و مار و وزغ و عقرب و سنگ‌پشت، در مزرعه‌ها و کشتزارها دنبال می‌کرده‌اند و می‌کشته‌اند.

برای اطلاعات بیشتر در این باب رجوع شود به: فرهنگ ایران باستان،

پورداد، ص ۱۷۸ تا ۲۰۱ که در آن به تفصیل تمام در باب خرفستر، سخن رفته است.

\* \* \*

ص ۱۴۵ س ۱۳: در هر حال، احتمال این که راوندیه واقعاً هواخواه صادق و بی‌غل و غش عباسیان بوده باشند بعید به نظر می‌رسد. از آنچه ارباب مقالات در باب آنها آورده‌اند چنین برمی‌آید که این فرقه به اباحه تمایل داشته‌اند، حتی بعضی از آنها درست مانند خرمدینان متهم بوده‌اند که زنان خود را نیز به یکدیگر عاریه می‌داده‌اند. طبری روایات جالبی در باب آنها از مدائنی نقل کرده است که همه آنها نشان می‌دهد که دعوی اعتقاد به الوهیت منصور، نزد آنها وسیله‌ای بوده است تا دواعی و دعاوی دیگر خود را بدان مکتوم و مستور بدارند. به هر صورت اگر تمایل به اباحه، در بین جمیع راوندیه نبوده است عده‌بی از آنها قطعاً مقالانی شبیه به زنادقه یا خرمدینان داشته‌اند با این همه، در ظاهر خود را شیعه آل عباس می‌دانسته‌اند و در واقع شاید بعضی از آنها، که از تمایلات مجوسی خالی بوده‌اند. اعتقادشان آن بوده است «که امامت به میراث است نه به نص چنان که شیعیان گویند و نه به اختیار، چنان که سنیان گویند... و بعد از رسول، امامت از آن عباس بود و ابوبکر و عثمان بر وی ظلم کردند». (تبصرة العوام، ص ۱۷۸) - اما رفتاری که منصور با این طایفه کرد و سوء قصدی که آنها نسبت به وی کردند نشان می‌دهد که راوندیه در این دعاوی و مقالات چندان صادق نبوده‌اند و زبان با دل موافق نداشته‌اند.

برای مآخذ مهم مقالات راوندیه رجوع شود به: خاندان نوبختی، مرحوم عباس اقبال، ص ۲۵۶ - و همچنین وان فلوتن، ص ۳۸ که بعضی تحقیقات اروپایی را نیز در آنجا نام برده است.

\* \* \*

ص ۱۵۶ س ۸: در اوستا، و همچنین در سنن و روایات زرتشتی اشاراتی در باب ظهور «موعود» هست که دروغ و بدی را از جهان برمی‌دارد و راستی و نیکی را یاری و پیروزی می‌دهد. مزدیسنان در واقع، ظهور سه تن موعود یا سوشیانت (سوشیانس) را انتظار می‌داشته‌اند که هر یک به فاصله هزار سال از یکدیگر ظاهر خواهند شد و این هر

سه موعود از پشت زرتشت خواهند بود. نام این موعودها و نام مادرهاشان نیز در اوستا آمده است. محل ظهور این موعودها در مشرق ایران زمین و در کنار دریاچه هامون گفته شده است. باری، مطابق مندرجات دینکرت، سی سال پیش از سپری شدن دهمین هزاره «دختری در آب (هامون) تن شسته بارور خواهد شد و نخستین موعود که هوشیدر باشد از او متولد خواهد گردید و سی سال مانده (به آخر) هزاره هوشیدر، به همان ترتیب هوشیدر ماه، دومین موعود از دوشیزه بی پا به عرصه وجود خواهد گذاشت در پایان هزاره هوشیدر ماه باز به همان ترتیب، سوشیانت آخرین آفریده اهورمزدا تولد خواهد یافت. مادرهای هر سه موعود از خاندان بهروچ (بهروز) می باشند و به پانزده سالگی حامله خواهند گردید. و پسران در سی سالگی از طرف اهورمزدا برای راهنمایی جهانیان برانگیخته خواهند شد.» (نقل از یسختها، پورداود، ج ۲ ص ۳۰۱ - ۳۰۰) پورداود رساله ای دارد در باب سوشیانس که به سال ۱۹۲۷ در بمبئی طبع شده است.

\* \* \*

ص ۱۶۱: ماوراءالنهر به طور کلی عبارت بود از تمام اراضی و بلادی که مسلمانان در شمال آموی به تصرف در آورده بودند. حدود شمال و مشرق این بلاد در آنجا ختم می شد که دیگر اعراب بر آنجا تسلط نیافته بودند و بنابراین حدود ماوراءالنهر در طی زمان تابع احوال سیاسی بود. در هر حال اکثر این بلاد از قدیم جزء موطن قوم ایرانی بوده است. چنان که بلادسغد لااقل از عهد داریوش هخامنشی تحت استیلای ایران بوده است. از عهد اسکندر به بعد نیز این بلاد هر چند اغلب به ظاهر از ایران جدا بودند، اما از جهت فرهنگ و تمدن با جامعه ایرانی ارتباط داشتند چنان که مانویان وقتی از ایران رانده و مأیوس شدند در این بلاد مأمن و ملجأ یافتند.

\* \* \*

ص ۱۶۴ س ۵: راجع به شعر اهل بخارا در باب خاتون و سعید، مقاله نگارنده این سطور در مجله یغما (شماره ۷ سال ۱۱) دیده شود.

\* \* \*

ص ۱۸۴: در باب معبد نوبهار اوصاف زیادی در کتابها آمده است که البته از

اغراق خالی نیست، نام این معبد، از دو کلمه سنسکریت آمده است که اولی به معنی نو، و دومی به معنی صومعه و دیر است. این نوبهار که در بلخ بوده است از جمله بتخانه‌های بزرگ بوداییان به شمار می‌آمده است و به ادعای دقیقی شاعر، حرمت و شرف مگه را در نزد آن قوم داشته است. چنان که امراء و ملوک نواحی مجاور، از متولیان آن معبد که برمک، نام عمومی آنها بوده است، فرمانبرداری می‌کرده‌اند و ندور و هدایا نزد برمک می‌برده‌اند. آورده‌اند که این معبد قبه‌ها داشت و بر قبه نخستین آن که بلندی آن بیش از صد ذراع بود علم‌ها بود، و در اطراف معبد سیصد و شصت حجره بنا کرده بودند که خادمان و کارگزاران را در آن حجره‌ها جای بود، و هر یک از این خادمان را در سال بیش از یک روز نوبت خدمت نبود و دیگر روزها به کار خویش می‌پرداخت. مهتر خادمان معبد را نیز برمک می‌خواندند و تولی امور معبد به میراث از برمکی به برمک دیگر می‌رسید. و پادشاهان خراسان و چین و هند و کابل بدین معبد می‌آمدند بت‌ها را زیارت می‌کردند و دست برمک را می‌بوسیدند. معبد نوبهار را عواید و اوقاف بسیار بود، و اموال و خزائن بی‌شمار نیز داشت که همه در تصرف برمک بود. در درون معبد نیز بتها بود به زر و گوهر آکنده و به دیبا و حریر آراسته، که موجب شگفتی زائران و سیاحان می‌بود.

برای اطلاعات بیشتر در این باب و نام مآخذی که ذکر نوبهار در آنها آمده است رک: تاریخ برامکه، مقدمه مفصل مرحوم عبدالعظیم قریب گرکانی - و دائرةالمعارف اسلام، ج ۱ و کتاب لوسین بووا، ترجمه عبدالحسین میکده - و رک: مسالک الاعصار.

اما در باب برمک که نام عمومی متولیان معبد نوبهار بوده است رجوع شود به سلسله مقالات موسوم به Iranica از ه. و. ییلی در مجله BSOAS، ج ۱۱ قسمت اول ص ۲ و همچنین اصل کتاب برمکیان بووا ص ۱۲۳ - ۱۲۲ و همچنین دائرةالمعارف اسلام، ج ۱ در این باب ملاحظه شود.

\*\*\*

ص ۲۱۲: در هر حال از ظاهر تعالیم و عقاید منسوب به خرمدینان چنین برمی‌آید که این فرقه با آیین مزدک بیشتر از سایر ادیان قدیم، نزدیک بوده‌اند. بعضی از آرای

آنها نیز با عقاید پیروان ابی‌قور بی‌تناسب نیست. این که نام خرمی و خرم‌دین مأخوذ از چه اصلی است محل‌خلاف است. احتمال این که نسبت خرمی بدان سبب باشد که این طایفه به جهت میل به اباحه و الحاد معتقد بوده‌اند که انسان جز «خرمی» و «لذت» نباید به هیچ امر دیگری پای‌بند باشد، ضعیف به نظر می‌رسد و گمان نمی‌رود که این طایفه تا بدین درجه که اهل مقالات پنداشته‌اند، در جستجوی خرمی افراط کرده باشند. مع‌هذا، اتهاماتی از جهت الحاد و اباحه بر این فرقه وارد کرده‌اند که شباهت دارد بدانچه درباره فرقه باییه گفته شده است. در این باب رجوع شود به کتاب: Van Vloten ص ۵۰ همچنین خرم، نام روستایی بوده است نزدیک اردبیل و خرمی و خرمیه بدانجا منسوبند و ظاهراً این احتمال که نسبت این طایفه به همین روستای خرم باشد از سایر احتمالات درست‌تر باشد.

\* \* \*

ص ۲۱۶ پاورقی ۲: اشتقاق کلمه مرداس را که در مجله ZDMG، ضمن تحقیقات روت Roth نقل شده است نولدکه پذیرفته است و مرداس را یک اسم عربی دانسته است. رک:

حماسه ملی ایران، ص ۳۳.

\* \* \*

ص ۲۲۴: بوزنطیه و بوزنطیا همان Byzantium است که به اصطلاح روم شرقی باشد. این کلمه را امروز در فارسی به پیروی از فرانسویها که Byzance می‌گویند بیزانس می‌نویسند. در باب روابط اعراب با بوزنطیه رجوع شود به کتاب Basiliév موسوم به: بوزنطیه و اعراب (Byzance et les Arabes) در دو جلد و مقاله کانارد Canard تحت عنوان «روابط بوزنطیه و اعراب» در مجموعه مقالاتی که به جیور جیولوی دلاویدا اهداء شده است (۲ جلد).

\* \* \*

ص ۲۴۸ س ۱۹: ابودلف قاسم‌بن عیسی ادریس‌بن معقل عجلی، نخست از یاران محمد امین بود. با علی‌بن عیسی ماهان به حرب طاهربن الحسین رفت و چون علی‌بن

عیسی کشته شد وی به همدان بازگشت. طاهر بدو نامه‌ای نوشت و از او درخواست که با مأمون بیعت کند، پذیرفت و گفت من بیعتی بر گردن دارم که برای فسخ آن راهی نمی‌بینم اما برجای خویش می‌مانم و با هیچ‌یک از دو دسته نخواهم بود. طاهر از او پذیرفت و او در کرج اقامت جست. چون مأمون به ری آمد کس نزد او فرستاد و او را بخواند و اکرام کرد و بنواخت. پس حکومت کردان بدو داد و احفاد او به ارث حکومت آنجا را داشتند. وی از سرداران مأمون و معتصم و از دلاوران و جوانمردان عرب است. گفته‌اند که خود شعر می‌گفت و بعضی از شاعران نیز، از جمله ابوتمام طائی او را ستوده‌اند.

اما احمد بن ابی دواد، از ائمه معتزله بود و در دوره مأمون منصب قضا داشت. نفوذ او در نزد مأمون و معتصم باعث آمد که معتزله بر جمیع امور مسلط گشتند و مسأله محنه و ماجرای عقیده به خلق قرآن پیش آمد. از عصبیت و مروّت این احمد بن ابی دواد نیز داستانها نقل کرده‌اند. کوشش او برای رهانیدن ابودلف قاسم از دست افشین و چاره‌جویی وی برای رهانیدن محمد بن جهم برمکی از سخط معتصم از آن جمله است. قدرت و نفوذ او در نزد مأمون و معتصم فوق‌العاده بوده است.

در باب ابودلف و احمد و احوال آنها رجوع شود به کتب مشهور تاریخ و رجال مانند یعقوبی و طبری و ابن خلکان. و در باب معتزله رجوع شود به مقاله نیبرگ در دائرةالمعارف اسلام، ج ۳ و تحقیقات گلدزیهر در *Muhammedanische Studien* و المعتزله، تألیف حسن جارالله، مصر، ۱۹۴۷.

\*\*\*

ص ۲۵۴ س ۱۲: در باب قوم خزر و مآخذ احوال آنها رجوع شود به حدودالعالم ترجمه و شرح مینورسکی (ص ۴۶۰ - ۴۵۰) و همچنین دائرةالمعارف اسلام، ج ۲، مقاله بارتولد. قوم خزر ترک‌زبان بوده‌اند و ظاهراً از آسیای میانه آمده‌اند و در حدود باب‌الابواب در بند ترکستان سکونت داشته‌اند. از جهت تمدن و فرهنگ هم آثاری از آنها باقی نمانده است. در عهد خلفا مکرر به سبب مجاورت با مسلمین به بلاد اسلام تاخت و تاز کرده‌اند. در باب مذاهب و آرای آنها، آنچه محقق است، این است



که از نوع عقاید سمی بوده است.

در باب اصل قوم خزر بعضی گفته‌اند که از یهود بوده و در این باب Dunlop کتابی هم دارد به این عنوان: *the History of the jewish khazars* که آن را Gerard Clauson در مجله انجمن سلطنتی آسیایی *JRAS* جزء ۱ و ۲، سال ۱۹۵۶ مورد بحث و نقد قرار داده است.

\* \* \*

ص ۲۷۶: اعتقاد به زروان، در هر حال، البته قبل از عهد ساسانیان در ایران وجود داشته است. نه فقط در اوستا، ذکر زروان آمده است بلکه در مآخذ نسبتاً قدیم یونانی هم به وجود آن اشارت رفته است. ادموس Edémus نام از اهل Rhodes، که از شاگردان ارسطو بوده است اشارت به انتشار اعتقاد به خدای زمان در بین فرس کرده است و قرائن دیگری هم بر وجود سابقه این دیانت در ایران هست که در کتاب Cumont-Bidez کومون بیدز، موسوم به *Les Mages Hellenisés* و کتاب زهنر موسوم به *Zurvan* آن مآخذ و قرائن جمع و نقل شده است. در هر صورت، اعتقاد به وجود زروان، البته در دوره ساسانیان به وجود نیامده است و سابقه داشته است، نهایت آن که در این دوره ظاهراً بیش از سایر عقاید رواج داشته است. بلکه می‌توان گفت با وجود سابقه‌ای که اعتقاد به زروان، قبل از عهد ساسانیان داشته است انتشار و رواج آن از عهد ساسانیان شروع می‌شود و خلاصه، در دوره ساسانی، مذهب زروان بیش از سایر مذاهب بین زرتشتی‌ها رایج بوده است و این نکته را که عقیده کریس تنسن بوده است Zaehner نیز تأیید کرده است (رک: Christensen ص ۱۴۴ و Zaehner ص ۲۲). اما اصل آیین زروان چیست و پیدایش آن چگونه بوده است؟ در این باب عقیده محققان این است که مذهب زروان حاصل و نتیجه تأثیر و نفوذ عقاید و مذاهب بابلی در آیین زرتشت می‌باشد. در واقع، زروان که پروردگار زمان است مظهر و مدبّر حرکات افلاک و اجرام تلقی می‌شده است که همه چیز را در بر دارد و بر همه چیز قاهر است و اعتقاد به جبر و تقدیر هم که از نتایج اعتقاد به زروان است، با معتقدات بابلی‌ها و کلدانی‌ها در باب تأثیر اوضاع کواکب بر احوال نفوس مناسبت دارد و به نظر می‌آید که آیین زروان از وقتی در

بین ایرانیان پدید آمده است که بابل ضمیمه مملکت هخامنشی شده است. نهایت آن که در عهد ساسانیان انتشار آن در بین عوام بسیار بطئی بوده است و از عهد ساسانیان است که در بین عامه نیز نفوذ و انتشار یافته است و شاید مذهب معتبر و عمده عامه همین آیین زروان بوده است. برای تحقیق در باب اصل و منشأ آیین زروان و ارتباط آن با معتقدات مذاهب بابلی نیز رجوع شود به کتاب *Zoroastre* تألیف دوشن گیمن، ص ۹۷ - ۷۶ که بحث مفصل و جالبی در این باب دارد.

\* \* \*

ص ۲۸۴ - ۲۸۳: لفظ زندیق را بعضی از اصل آرامی صدیق و بعضی از یک ریشه یونانی دانسته‌اند. ظن قوی که امروز مورد تأیید محققان است این است که اصل ایرانی دارد. زندیک، که ظاهراً اصل پهلوی همین کلمه است در زمان ساسانیان بر کسانی اطلاق می‌شده است که در فهم و بیان کلمات اوستا به شرح و تأویل متوسل و متکی می‌شده‌اند. پیروان مانی و مزدک گویا به همین سبب در روزگار ساسانیان زندیک خوانده می‌شده‌اند چون اهل تأویل و توسع بوده‌اند.

زنادقه در عهد خلافت عباسیان، بعضی مانوی بوده‌اند و بعضی دیگر مردمی آزاداندیش بوده‌اند و در واقع به هیچ دینی پای بند نبوده‌اند.

برای اطلاعات بیشتر در باب زنادقه و احوال آنها مراجعه شود به کتاب: من تاریخ الالحاد فی الاسلام، عبدالرحمن بدوی که علاوه بر مآخذ و مراجع مختلف، مقالات مشاهیر این فرقه نیز در آن ذکر و نقل شده است. هم‌چنین نگاه کنید به مقاله نویسنده این سطور تحت عنوان زندقه و زنادقه، در مجله راهنمای کتاب، شماره دوم، سال هفتم.

در باب ابن مقفع و زندقه او، رک به کتاب امام قاسم بن ابراهیم بر رد کتابی از وی، موسوم به: کتاب الرد علی الزندیق اللعین ابن المقفع. این کتاب را Guidi مستشرق ایتالیایی با مقدمه‌ای چاپ و ترجمه کرده است (رم ۱۹۲۷) درباره شرح احوال ابن مقفع مرحوم عباس اقبال رساله‌ای دارد که در برلین به سال ۱۳۰۵ چاپ شده است؛ و نیز رک به مقدمه کتاب کیله و دمنه بهرامشاهی چاپ مرحوم عبدالعظیم قریب که نیز شرح حالی



از او آورده است.

\*\*\*

ص ۳۰۰ س ۱۵ : این نفوذ ترکان مخصوصاً پس از کشته شدن متوکل توسعه بیشتری یافت. پس از قتل متوکل ترکان به قول مؤلف الفخری بر ملک استیلا یافته بودند و خلیفه در دست آنها چون اسیری بود که اگر می خواستند می کشتند و اگر می خواستند می بخشودند. نوشته اند که چون معتز بر سریر خلافت نشست کسانش منجمان بیاوردند و گفتند بنگرید تا او چه مدّت خواهد زیست و چه مدّت بر سریر خلافت خواهد ماند. یکی از طرفا در مجلس حاضر بود گفت من از این ها بهتر دانم. گفتند تو می گویی چند سال می زید و چند سال حکم می راند؟ گفت: تا هر وقت که ترکان بخواهند. هر که در مجلس حاضر بود از این جواب بخندید» (الفخری، ص ۲۲۱) به همین جهت بود که به قول مسعودی «معتز در حیات بغا لذت خواب نداشت و از بیم او روز و شب سلاح از خویش جدا نمی کرد. می گفت همواره بر این حال خواهم بود تا بدانم سر من از آن بغاست یا سر بغا از آن من است و می گفت همواره می ترسم که بغا از آسمان بر من افتد یا از زمین به قصد هلاک من بیرون آید» (مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۸).

## منابع کتاب

### الف - عربی و فارسی

الآثار الباقية عن القرون الخالية (کتاب) ابوریحان بیرونی، طبع لیبزیک ۱۹۲۳ به  
 اهتمام زاخائو - این کتاب به وسیله آقای اکبر داناسرشت به فارسی نیز ترجمه شده است.  
 - ابواب فی الصين و الترك و الهند منتخبة من کتاب (طبایع الحيوان) للطیب  
 شرف الزمان طاهر المروزی - با ترجمه انگلیسی و تعلیقات، به قلم پرفسور مینورسکی.  
 لندن ۱۹۴۲.

- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، طبع دخویه. لیدن ۱۸۷۶.  
 - احوال و اشعار ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی، تألیف سعید نفیسی.  
 طهران ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ - ۱۳۱۹ (۳ جلد).

- الاخبار الطوال، ابی حنیفه احمد بن دواد الدینوری، چاپ مصر، بنفقه المکتبه  
 العربیه - بغداد. تاریخ طبع ندارد. طبع لیدن کتاب با مقدمه و فهارس و اختلاف قرائات  
 آن در ۱۸۸۸ و ۱۹۱۲ منتشر شده است.

- ادب الکاتب، تألیف ابی بکر محمد بن یحیی الصولی از انتشارات المکتبه العربیه  
 بیغداد. طبع قاهره ۱۳۴۱ هجری قمری.

- الاغانی (کتاب -)، ابوالفرخ الاصفهانی. طبع دارالکتب المصریه، ۱۳۴۵ هجری  
 و ۱۳۵۷ هجری. - و نیز طبع مصر، سنه ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ ه. ق.

- الامامة و السياسة. تألیف الامام الفقیه ابی محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه  
 الدینوری. مصر ۱۳۵۶ - ۱۳۵۵ (۲ ج).

- الاموال (کتاب -) للامام ابی عبيد القاسم بن سلام المتوفى سنة ۲۲۴ هجرى. به تصحيح و حواشى محمد حامد الفقى. قاهره ۱۳۵۳.
- اهل الذمّة فى الاسلام. تأليف ا. س. ترتون. ترجمه و تعليق حسن حبشى، طبع دار الكفر العربى. مصر ۱۹۴۹.
- بابك خرم دين. سعيد نفيسى. تهران شهريور ۱۳۳۳.
- بحار الانوار، تأليف مجلسى (محمد باقر) طبع طهران سنة ۱۳۰۱ - ۱۳۱۲ هـ. ق.
- البدء و التاريخ (کتاب -) تأليف المطهر بن طاهر المقدسى (به اشتباه منسوب به ابى زيدا حمد بن سهل البلخى شده است). چاپ پاریس. نشر و ترجمه کلمان هوار، پاریس ۱۸۹۹ - ۱۹۱۹ میلادی (۶ جزء).
- برهان قاطع، تأليف محمد حسين بن خلف تبريزى. به اهتمام دکتر محمد معين، تهران ۱۳۳۰ - ۱۳۳۵ شمسی (۴ جلد).
- بلدان الخلافة الشرقية. گى لسترانج. ترجمه بشير فرنسيس كوركيس عواد. مطبوعات المجمع العلمى العراقى. بغداد ۱۹۵۴.
- بيان الاديان، تأليف ابوالمعانى محمد الحسينى العلوى. به تصحيح عباس اقبال. طهران ۱۳۱۲ شمسی.
- البيان و التبيين. جاحظ. به تحقيق و شرح حسن السندويى، قاهره ۱۹۵۷.
- بيست مقالة قزوينى (دوره كامل) جلد ۱ و ۲. تهران، كتابفروشى ابن سينا و كتابفروشى ادب. دى ماه ۱۳۳۲ (چاپ جديد).
- تاريخ ابى جعفر محمد بن جرير الطبرى. (الامم و الملوك). طبع ليدن، سنة ۱۸۷۶ - ۱۹۰۱ م. و طبع مصر ۱۹۳۹.
- تاريخ ادبى ايران، تأليف پرفسور ادوارد براون (جلد اول) ترجمه و تحشيه و تعليق على پاشا صالح. تهران ۱۳۳۳.
- تاريخ اسلام. دکتر على اكبر فياض. از انتشارات دانشگاه تهران.
- تاريخ التمدن الاسلامى. جرجى زيدان، مصر، مطبعة الهلال، ۱۹۳۱ - ۱۹۴۷.
- تاريخ الخلفاء، تأليف جلال الدين سيوطى. به تحقيق محمد محيى الدين

- عبدالحمید، ۱۹۵۲، طبع مصر.
- تاریخ العرب قبل الاسلام. تألیف الدكتور جواد علی. طبع بغداد ۱۹۵۰-۱۹۵۶ (۵ جلد).
- تاریخ الفی، نسخه خطی کتابخانه مجلس، به شماره ۲۲۲ (رک: فهرست کتابخانه مجلس تألیف مرحوم اعتصامی، ص ۱۲۵).
- تاریخ ایران بعد از اسلام، دکتر عبدالحسین زرین کوب، طهران ۱۳۴۳.
- تاریخ بخارا (ترجمه و تلخیص کتاب) ابوبکر نرشخی. به تصحیح مدرّس رضوی تهران ۱۳۱۷.
- تاریخ برامکه. از بهترین منشآت قرن چهارم و پنجم (۴) - با مقدمه مفصل تاریخی و ادبی و انتقادی و حواشی و تعلیقات. نگارش میرزا عبدالعظیم خان گرکانی. طهران ۱۳۱۳.
- تاریخ بلعمی، ترجمه طبری نسخه خطی متعلق به کتابخانه مجلس به شماره ۲۳۱ (رک فهرست اعتصام الملک ص ۱۱۹) - و طبع هند ۱۹۱۶ (طبعی بسیار مغلوط). از این کتاب طبع تازه ای هم به تصحیح م. بهار منتشر شده است.
- تاریخ بغداد، تألیف ابی بکر احمد بن علی الخطیب، طبع مصر ۱۳۴۹ ه. ق.
- تاریخ بیهقی، تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی. با تصحیح و تعلیقات (مرحوم احمد بهمنیار. تهران. مهرماه ۱۳۱۷ شمسی.
- تاریخ بیهقی، تصنیف خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر. به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض. تهران ۱۳۲۴ ه. ش.
- تاریخ سیستان. به تصحیح (مرحوم) ملک الشعراء بهار. تهران ۱۳۱۴ شمسی. مؤسسه خاور.
- تاریخ طبرستان، تألیف بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب. به تصحیح (مرحوم) عباس اقبال. تهران ۱۳۲۰ ه. ش. (قسم دوم کتاب شامل ملحقات بر اصل کتاب است).
- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. تألیف سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین

- المرعشی. به اهتمام برنهارد دارن، پترز بورخ ۱۸۵۰.
- تاریخ گزیده. تألیف حمدالله مستوفی (چاپ عکسی) به اهتمام ادوارد براون. انتشارات اوقاف گیب ۱۹۱۰-۱۹۱۳ مسیحی (۲ جلد)، طهران ۱۳۳۹.
- تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام. منسوب به سید مرتضی بن داعی حسنی رازی. طبع تهران به اهتمام عباس اقبال، سنه، ۱۳۱۳.
- تجارب الامم و تعاقب الهمم. تألیف ابوعلی مسکویه. چاپ عکسی اوقاف گیب، ۱۹۰۹، ۱۹۱۳، ۱۹۱۷ (۳ جلد).
- تجارب السلف. در تواریخ خلفا و وزرای ایشان. تألیف هندوشاه ابن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی. به تصحیح و اهتمام عباس اقبال. تهران ۱۳۱۳.
- التنبيه و الاشراف. تألیف ابی الحسن علی بن الحسن المسعودی. المكتبة العصرية بیفداد ۱۹۳۸.
- جوامع الحکایات و لوامع الروایات. تألیف نورالدین محمد عوفی نسخه خطی مجلس به شماره ۶۸۱ (رک فهرست اعتصام الملک، ص ۴۳۱).
- چهار مقاله (کتاب -) تألیف احمد بن عمر بن علی النظامی العروسی السمرقندی. به سعی و اهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی، لیدن ۱۹۰۹ مسیحی.
- حدود العالم من المشرق الی المغرب. چاپ عکسی به اهتمام بار تولد. لنینگراد، ۱۹۳۰ - سید جلال طهرانی ۱۳۱۴ طهران، ایضاً طهران، دکتر ستوده.
- حماسه ملی ایران. تألیف تئودور نولدکه. ترجمه بزرگ علوی از انتشارات دانشگاه تهران.
- الحيوان (کتاب) جاحظ. به شرح و تحقیق عبدالسلام محمد هارون ۱۹۳۸ - ۱۹۴۵ (۷ جزء).
- خاندان نوبختی. عباس اقبال. طهران ۱۳۱۱ هجری شمسی.
- الخوارج فی الاسلام. تألیف عمر ابوالنصر. مکتبه المعارف. بیروت ۱۹۴۹.
- خرده اوستا. جزوی از نامه مینوی اوستا. تفسیر و تألیف پورداود، بمبئی ۱۹۳۱.
- دستور الوزراء. غیاث الدین خوندمیر. با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی طهران



۱۳۱۷ شمسی.

- الدعوة الى الاسلام، تأليف سير. ت. و. ارنولد، تعريب حسن ابراهيم حسن، عبدالمجيد عابدين، اسماعيل النحراوى. مصر ۱۹۴۷.
- ديوان ابى نواس. به تحقيق و شرح: احمد عبدالمجيد الغزالي، قاهره ۱۹۵۳.
- رسائل البلغاء. اختيار و تصنيف محمد كردعلى. الطبعة الرابعة ۱۹۵۴ لجنة التأليف. (كتاب العرب فى الرد على الشعوبيه ابن قتيبه، در اين چاپ از صفحه ۳۴۴ تا صفحه ۳۷۷ طبع شده است).
- رسالة الغفران. ابوالملاء معرى. تحقيق و شرح بنت الشاطى. طبع دارالمعارف بمصر ۱۹۵۰ مسيحي.
- روضة الصفا. تأليف ميرخواند. بمبئي ۱۲۷۰.
- زبدة التواريخ حافظ ابرو (نورالدين لطف الله) - نسخة خطى متعلق به مجلس شورى ملّى به شماره ۲۵۷ (رك: فهرست مرحوم اعتصامى، ص ۱۴۳).
- زهر الآداب و ثمر الآلاب. لابي اسحق الحصرى القيروانى، مفصل و مضبوط و مشروح به قلم الدكتور زكى مبارك. الطبعة الثانية. مصر ۱۹۲۹ - ۱۹۳۱ (۴ جزء).
- زين الاخبار يا تاريخ گرديزى. تأليف ابوسعيد عبدالحى بن الضحاک بن محمود گرديزى با مقدمه ميرزا محمدخان قزوینى. طبع تهران ۱۳۲۷ در اروپا نیز چاپى از اين کتاب به اهتمام محمدناظم به سال ۱۹۲۸ منتشر شده است.
- سبک شناسى يا تاريخ تطوّر نثر فارسى، تصنيف [مرحوم] محمدتقى بهار، ملك الشعراء. چاپ تهران ۱۳۲۱ - ۱۳۲۶ (۳ جلد).
- سنى ملوك الارض و الانبياء [كتاب تاريخ] تأليف حمزة بن حسن الاصفهانى. برلين. مطبعه كاويانى ۱۳۴۰ هجرى.
- سياست نامه يا سيرالملوك. تأليف ابوعلی حسن بن علی نظام الملک به اهتمام سيد عبد الرحيم خلخالى. تهران ۱۳۱۰ شمسی هجرى.
- السيرة النبوية. لابن هشام. تحقيق و شرح مصطفى السقا - ابراهيم الابيارى - عبدالحفيظ شلبى ۱۹۳۶ (۴ جلد).



- شذرات الذهب فی اخبار من ذهب. ابن عماد الحنبلی. طبع قاهره ۱۳۵۰ - ۱۳۵۱ (۸ جزء).
- شرح نهج البلاغه. ابن ابی الحدید طبع مصر. مطبعة دارالکتب العربیة الکبری (۴ جلد).
- الشعراء و الشعراء. ابن قتیبه. تحقیق و شرح احمد محمد شاکر، طبع قاهره ۱۳۶۴ - ۱۳۶۹ (۲ جزء).
- ضحی الاسلام، تألیف احمد امین طبع مصر، لجنة التألیف و الترجمة و النشر ۱۳۵۱ (جزء اول) ترجمه ابن کتاب به قلم آقای عباس خلیلی در تهران منتشر شده است. مرداد ۱۳۱۴ شمسی.
- العرب قبل الاسلام، جرجی زیدان. مصر ۱۹۰۸ مسیحی.
- العقد الفرید (کتاب) ابن عبدربه. لجنة التألیف و الترجمة و النشر قاهره ۱۳۵۹ - ۱۳۷۲ (۷ جزء).
- العقیدة و الشریعة فی الاسلام. اجناس جولد تسهیر، نقله الی اللغة العربیة: محمد یوسف موسی - عبدالعزيز عبدالحق - علی حسن عبدالقادر، قاهره ۱۹۴۶.
- عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، تألیف سید جمال الدین احمد بن علی بن الحسین الداودی الحسنى، بمبئی ۱۳۱۸.
- عیون اخبار الرضا. ابن بابویه صدوق. طهران ۱۲۷۵.
- عیون الاخبار (کتاب)، تألیف ابی محمد عبدالله مسلم بن قتیبة الدینوری، قاهره ۱۳۴۳ - ۱۳۴۹ هجری (۴ جلد).
- فارسنامه ابن بلخی، به سعی و اهتمام و تصحیح گای لسترانج و رینولد الن نیکلسون. کمبریج ۱۹۲۱. اوقاف گیب.
- فتوح البلدان، بلاذری طبع دخویه. بریل ۱۸۶۶ مسیحی.
- فجر الاسلام احمد امین. چاپ دوم. جزء اول طبع لجنة التألیف و الترجمة و النشر ۱۹۲۳ - این کتاب به وسیله آقای عباس خلیلی به فارسی ترجمه شده است. تهران دی ماه ۱۳۱۶.

- الفخری فی الآداب السلطانیة و الذّول الاسلامیة. تألیف محمد بن علی بن طباطبا المعروف بابن الطقطقی. طبع مصر ۱۳۴۰.
- الفرق بین الفرق. ابی منصور بغدادی. مصر ۱۹۴۸ - ترجمه‌ای از این کتاب به نام تاریخ مذاهب اسلام، به قلم آقای محمدجواد مشکور در تبریز به سال ۱۳۳۳ شمسی منتشر شده است.
- فرهنگ ایران باستان. نگارش پورداود. بخش نخست تهران ۱۳۲۶ خورشیدی.
- الفصل فی الملل و الاهواء و النحل. للامام ابن حزم الظاهری الاندلسی و بهامشه الملل و النحل للشهرستانی. مصر ۱۳۴۷ - ۱۳۴۸ (۵ جزء).
- الفهرست ابن الندیم. طبع مصر. المطبعة الرّحمانیة ۱۳۴۸ هجری.
- الکامل فی التاریخ. طبع نورنبرک. لیدن ۱۸۶۶ تا ۱۸۷۶ (۱۳ جزء) و طبع مصر (۹ جزء).
- کتاب البلدان. ابن فقیه [ابوبکر احمد بن محمد بن اسحق الهمدانی] طبع دخویه، لیدن ۱۸۸۵.
- کتاب الخراج، قاضی ابی یوسف، طبع قاهره ۱۳۵۲.
- کتاب العبر، ابن خلدون، طبع بولاق. سنه ۱۲۸۴ ه. ق (۷ جلد).
- کتاب الوزراء و الکتاب. ابی عبدالله محمد بن الجهشیاری، چاپ مصر، بنفقه المكتبة العربیة بغداد ۱۳۵۸.
- گانها، سرودهای... زرتشت. قدیمترین قسمتی است از نامه مینوی اوستا، تألیف و ترجمه پورداود. بمبئی ۱۹۲۷.
- گجستک ابالیش. صادق هدایت، بمبئی ۱۳۱۶.
- مازیار. مجتبی مینوی و صادق هدایت، چاپ دوم ۱۳۳۳ تهران.
- مانی و دین او. دو خطابه از سیدحسن تقی زاده، به انضمام متون عربی و فارسی درباره مانی و مانویّت و آنچه بدین موضوع مربوط است. فراهم آورده احمد افشار شیرازی نشریة انجمن ایرانشناسی. تهران ۱۳۳۵.
- مجمل التواریخ و القصص. تألیف سال ۵۲۰ هجری. به تصحیح [مرحوم]



- ملک الشعراء بهار. طهران سال ۱۳۱۸ شمسی.
- مروج الذهب و معادن الجواهر. ابوالحسن علی بن الحسن مسعودی، طبع مصر ۱۳۴۶ (جلد ۲) و طبع باریبه دومنار - و پاوه دوکورتی. با ترجمه فرانسوی پاریس ۱۸۶۱ - ۱۸۷۶ (جلد ۹).
- مزديسنا و تأثير آن در ادبيات پارسی. دکتر محمد معین ۱۳۲۶.
- المسالك و الممالک (کتاب). ابن خردادبه. طبع لیدن سنه ۱۳۰۶ هجری.
- مسالك الممالک. لابی اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی الاضطخری، طبع فی مدینه لیدن. سنه ۱۹۲۸ مسیحی.
- المعارف. ابن قتیبه دینوری مصر ۱۳۰۰ هجری.
- معالم القرية فی احکام الحسیه، تألیف محمد بن احمد بن القرشی عرف بابن الاخوه. به تصحیح روبن لیوی. کیمبریج ۱۹۳۷ (اوقاف گیب).
- معجم البلدان، یاقوت حموی. به اهتمام ووستنفلد ۱۸۶۶ - ۱۸۷۱ (جلد ۶) با فهارس).
- مفاتیح العلوم. ابی عبدالله محمد بن احمد بن یوسف الکاتب الخوارزمی. طبع مصر. ۱۳۴۲.
- مقاتل الطالبین و اخبارهم. و بهامشه منتخب فی المراثی و الخطب لفخرالدین احمد النجفی. طهران ۱۳۰۷.
- مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین. تألیف ابی الحسن علی بن اسمعیل الأشعری. به تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید. مصر ۱۹۵۰ - ۱۹۵۴ (۲ جزء).
- مقدمه ابن خلدون، طبع پاریس. به اهتمام کاترمر ۱۸۵۸.
- الملل و النحل شهرستانی. طبع لیبزیک. سنه ۱۹۲۳.
- وفيات و الاعیان. ابن خلکان. طبع قاهره به تحقیق و تعلیق محمد محیی الدین عبدالحمید ۱۳۶۷ [جلد ۶].
- یسنا. جزوی از نامه مینوی اوستا، تفسیر و تألیف پوردادود، ۱۹۳۸.
- یشت ها. (جلد اول) قسمتی از کتاب مقدس اوستا، تفسیر و تألیف پوردادود، بمبئی ۱۹۲۷ - [جلد دوم] ۱۹۳۱.

## ب - زبانهای اروپایی

- Bailey Zoroastrian Problems in the Ninth - Century Books Oxford, 1943.
- Barthold Turkistan Down to the Mongol invasion. Gibb Memorial series, 1928.
- Basiliev Byzanse et les Arabes. (2 vol)
- Bidez - cumont Les Mages Helleniés Zoroastre. Ostanés et Hystaspe d'après les traditions Grecque paris 1938 (2 vol,)
- Bouvaat Les Barmecides d'après les historiens Arabes et Persanes. Paris, 1912.
- Boyce The Manichean Hymn cycles in Parthn, Oxford university press, 1956.
- Browne (E. G.) A literary History of Persia. Cambridge, 1929. Vol I.
- Caetaanti Annalli dell Islam. Millan, 1950.
- Christensen (A) L'Iran sous les Sassanides. Copenhague, 1936. Kawadh at le communisme maz dakite:
- Dermesteter Coup d'oeil sur l'histoire de la perse. paris, 1885.
- Dennett (D. C.) Conversion and the poll Tax in early Islam. Harvard university press, 1950.
- Duchesne - Guillemin: Zoroastre, paris, 1948.
- Dunlop the History of the jewish khazars. princeton University, 1954.
- Frye (R.) the History of bukhara, Translated from a persian Abridgement of the arabic original. Massachu sets, 1954.
- Gibbon the decline and fall of the Roman Empire (6 vol)

- Everyman's library.
- Goldzieher Muhammedanische studien. Halle 1889 - 90 2 vol.
- Herodotus Wih an English Translation By A. D. Godlev  
(4 vol) loeb classical Library, 1946.
- Herzfeld Altpersische inschriften. Berlin, 1938.
- Jackson (W) Zoroastrian studies. New York, 1928.
- Jamasp - Asana Shikand - Gumanik vijar. Bombay. 1887.
- Labourt: Le Christianisme dans L'Empire perse, Paris 1904.
- Le Strange the Lands of the Eastern Caliphate. Cambridge, 1930.
- Baghdad during the abbasid caliphate. Oxford. 1924:
- Lôkkegaard (F r.) Islamic taxation in the classic period, Copenhage, 1950.
- Markwart Wehrot und Arang herausgegeben von H. H.  
Schaeder, Leiden, 1938.
- Menasce (J. de.) Skand - Gumanik vicar. Text pazand pahlavi, Transcrit,  
traduit et commenté Fribourg, 1945.
- Minorsky hudud al-Alam translated and explained. Gibb memorial, 1937.
- Muir (w) The caliphate.its Rise, Decline and fall edin burgh, 1924.
- Nicholson (R A) A literary History of the Arabs. Cambridge, 1930.
- Pelliot (p) Les traditions manichéennes au Foukien Leiden, 1925.
- Perier (j) Vie d'Al- Hadjdjadj ibn yousof d'après Les sources arabes.  
Paris, 1904.
- Sadighi (Gh) Les mouvements Religieux iraniens au IIe et IIIe siecle de  
l'Hegire Paris. 1938.
- Sharpe History of the Egypt, London, 1858 (2 vol)
- Spuler (B) Iran in früh - Islamischer Zeit. Wiesbaden. 1952.
- Van Vloten Recherches sur la Domination arabe, le chiitisme et les  
croyances messianiques sous le kalifat des omayades. Am2sterdam, 1894.

- Wellhausen Das Arabische Reich und sein sturz. Berlin, 1902 - Die  
Religiös - Politischen opposition partein 1901.
- West (E. w) Pahlavi Text. oxford, 1901.
- Zachnr Zurvan. A Zoroastrian dilemma. oxford, 1953.
- Zarrin Koob A. H. The Arab Conquest Of Iran And Its Aftermath, In  
Cambridge History of Iran, Vol. 4 1975

### ج - مجله‌ها و دائرة المعارف‌ها

- Acta Orientalia Ediderunt Societantes orientales Batava Danica  
Norvegica. Brill Archiv Orientalni. Journal of the czechoslovak oriental  
institute Prague.
- Bulletin of the Oriental and African Studies university of London =  
BSOAS
- Journal Asiatique. publié pae la Societé Asiatique. Paris.
- Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland =  
JRAS
- EnCyclopedie de l'islam. Leide. Paris 1913 - 1934 (IV Vol)
- Encyclopedie de l'islam. Nou velle Edition tome. l'olivrai son 1-6 Brill  
1954 - 1956.
- Forgotten Religions (including some living primitive Religions. edited By  
Vergilius Ferm New York 1950.
- Shorter Encyclopaedia of islam Gibb. and Kramers. Liden 1953.
- ZDMG = Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft.

## فهرست اعلام

(فهرست راهنما)

۱۶۳	آمویه		
۱۴۶	آهن (قریه)	۱۸۴	آتشکده زرتشتی
	آیین اسلام: در اغلب صفحات	۲۸۲	آتش مغان
۲۷۹، ۲۷۳، ۲۴۳، ۲۳۳، ۱۸۶، ۱۸۴، ۱۶۲	آیین بودا	۲۸۲	آتش نمرود
۲۸۰		۱۷۱، ۱۷۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۱۶	آثار الباقیه ح ۱۱۶، ح ۱۳۸، ح ۱۳۹، ح ۱۷۰، ح ۱۷۱
۲۷۹، ۲۱۴، ۲۰۵، ۲۳، ۳۱	آیین ترسایی	۱۷۰	آثار البلاد و فریونی
۴۰	آیین جهودان	۲۸۷	آدم
۲۴۴، ۲۱۷، ۲۱۴، ۲۱۲	آیین خزّمی (خزّم دینان)	۲۱۰، ۲۰۳، ۲۰۰، ۱۶۲، ۹۷، ۸۶، ۷۸، ۷۰	آذربایجان
۲۷۳، ۲۷۱، ۲۷۰، ۱۶۲، ۱۵۲، ۱۳۹	آیین زرتشت	۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۳، ۲۲۰، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۵، ۲۱۲	
۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۹-۲۸۱، ۲۹۱، ۳۲۶، ۳۲۶		۳۳۳، ۳۱۸، ۲۵۲، ۲۴۸، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۳۷، ۲۳۹	
۳۳۷، ۳۳۶، ۲۷۷، ۲۷۶	آیین زروان	۲۹۵، ۲۹۰	آزر فرنیغ
۲۴۳، ۲۳۲	آیین سمنی (مانوی)	۱۵۶	آرویه المجوسی
۲۸۰، ۲۷۳، ۲۵۶	آیین شمنان (شمنی)	۱۷۷	آزادگان فرس
۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۲۵	آیین عیسی	۴۸	آزاد هنرآدان
۱۳۰	آیین گبران	۵۵	آذر میدخت
۲۸۹، ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۷۳، ۲۳۲، ۱۷۴	آیین مانی	۱۶۱	آسیابان مرو
۲۸۲، ۲۶۵، ۱۴۶، ۱۳۹، ۱۳۸، ۳۱	آیین مجوس	۲۲۴	آسیای صغیر
۳۳۳، ۲۷۵، ۲۴۳	آیین مزدک	۳۳۵	آسیای میانه
۳۲۶	آیین مزدیسنان	۴۶	آل حمیر
۴۰، ۳۹	آیین مسیح	۲۱۷	آل سهل
	<b>الف</b>		آل طاهر ← طاهریان
۷۷	ابا الحسن (ع)		آل عباس ← عباسیان
۱۹۲	ابا العباس (= فضل بن یحیی برمکی)	۲۰۳، ۱۲	آل علی
۲۶۲	ابا عبد الله (= احمد بن ابی دواد)	۱۴۴	آل محمد
۲۹۵	ابالیش، گجستک	۱۷، ۱۳	آل نوبخت
۲۸۶	ابان بن عبد الحمید	۲۴۵، ۲۰۱	آمل
ح ۶۸	ابانتساس کرملی	۲۳۲، ۱۶۸، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۶۱	آموی (رود)

دو قرن سکوت		۳۵۲
۱۰۴	ابوالعنبر	۱۹۲
۲۱۲	ابوالغرا (بسر ابومسلم)	۹۸
۳۲۶	ابوالمعالی احمد بن محمد کوفی	۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۴ ح، ۱۴۶
۲۹۴، ۲۸۷، ۱۱۷	ابوالهذیل عکلاف	۹۷، ۹۶
ح ۱۲۲، ۱۲۱	ابوالبنیغی عباس بن طرخان	۲۰۳
۳۳۱، ۸۷، ۶۱	ابوبکر	۲۰۴
۳۲۹	ابوتراب داعی	۱۹۳
۳۳۵	ابوتمام طائی	۱۰۷
۱۴۱، ۱۴۰	ابوجعفر منصور (= منصور خلیفه)	۳۹، ۴۱-۴۴، ۴۷
ح ۱۴۴		۶۱، ۶۲
۳۲۸، ۲۵۱، ۱۸۴، ۱۷۷، ۱۵۱، ۱۵۰		
۱۷، ۱۳	ابوحنیفه دینوری	۲۸۲
	ابودلف قاسم بن عیسی ادریس بن معقل عجل	۲۱۴، ۱۸۸، ۱۷۱، ۱۵۵، ۱۵۲، ۵۳، ۵۲، ۴۴
۳۳۵، ۳۳۴، ۲۵۳، ۲۵۱-۲۴۸		ح ۲۶۳، ۲۴۵
۲۸۵، ۲۷۸، ۲۵۸، ۱۷۱، ۱۳۹، ۱۳۸	ابوریحان	ابن اشعث (= عبدالرحمن بن محمد)
۱۸۳، ۱۸۲، ح ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۰	ابوسلمه خلال	۱۰۵، ۱۰۳
۲۵۰، ۱۵۳	ابوعبدالله	۱۱۹
۶۲	ابوعبید بن مسعود ثقفی	۳۱۷ ح، ۳۱۸ ح، ۲۴۴
۱۵۰، ۸۲، ۱۷، ۱۳	ابوعبیده	۲۱۳
۳۴	ابوقابوس = نعمان بن منذر	ح ۱۲۹
۱۰۱	ابوقیس (کوه)	ح ۱۴۶
۸۸، ۸۶	ابولؤلؤ فیروز	ابن خلدون
۱۳۰، ۱۲۹، ۱۱۰-۱۰۸، ۱۳	ابومسلم خراسانی	۳۱۵، ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۶، ۱۵۵، ۲۹
۲۱۴، ۲۱۲، ۲۰۳، ۱۸۳، ۱۷۱-۱۶۹، ۱۵۲-۱۳۲		ابن خلکان
۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۳، ۲۶۵، ۲۵۱، ۲۱۵		ح ۲۰۵، ح ۱۴۳، ح ۱۴۱، ح ۱۰۲
۱۴۷، ۱۳۲، ۱۳۰	ابومسلم نامه‌ها	۱۰۱، ۹۸-۹۵
۱۸	ابومعشر بلخی	ابن زبیر
۸۵، ۷۷، ۷۵-۷۲	ابوموسی اشعری	ابن زبیر ← محمد بن عبدالملک
ح ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۲۴	ابونواس	ابن زیاد
۳۱۵	ابویوسف (قاضی)	ابن سیرین
۲۵۲	ابی ساج دیواد	ابن طباطبای
۳۲۸	ابی عبید	ابن فرات
۱۵۵، ۱۵۴	ابی عون	ابن قتیبه دینوری
۳۳۴	ابی‌قور	ابن کثیر
۱۵۳	انرارخدای	ابن مقفع (= عبدالله بن مقفع)
۲۳۷	اترجه (دختر شناس)	ح ۲۸، ۱۷، ۲۹۹
۱۵۳	اجنم مرو رودی	۱۷
ح ۲۹۸	احمد امین	۲۸۷-۲۸۵، ۲۷۸
۲۳۴	احمد بن ابی‌خالد احوال	۳۳۷
		ابن مهلب
		ابوالحارث
		ابوالسرایا
		ابوالطیب سرخسی
		ابوالعاج
		ابوالعباس سقاح
		ح ۱۴۴، ۱۳۷، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱
		۳۲۷، ۱۸۴

۲۷۹، ۶۸	اشکانیان	۲۵۶، ۲۵۳، ۲۵۱، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۳۰	احمد بن ابی دواد
۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۱، ۲۴۸، ۲۳۸	اشناس (سردار ترک)	۳۳۵، ۲۶۲، ۲۶۰	
۱۶	اصحاب (پیامبر)	۹۵	احنف
۴۰	اصحاب آخود	ح ۱۷۴	احوال و اشعار رودکی
۴۳، ۴۲، ۳۹	اصحاب قیل	۷۲، ح ۶۲، ح ۵۲، ح ۴۹، ح ۴۷، ح ۳۸	اخبار الطوال
ح ۳۱۸	اصطخری	ح ۹۸، ح ۱۰۹، ح ۱۳۶، ح ۱۴۱، ح ۱۶۸، ح ۲۱۵	
۹۷، ح ۹۰، ۸۵، ۸۳، ۸۲، ۷۸، ۷۶، ۷۵، ۷۱	اصفهان	۲۵۱	
۳۱۶، ۲۱۲، ۹۹		۱۷	اخفش
ح ۲۵۸	اصمعی	۱۳	ادب الکاتب
۲۳۲، ۱۲۹	اعراب مضرى	ح ۱۲۰	ادب الکاتب
۲۳۲	اعراب یمانی	۳۳۶	ادموس
۲۸	اعشى	۲۲۹	اران
ح ۲۷۶	اعمال شهیدان ایران	۷۴	ارجان
۱۷	اعمش	۳۳۴، ۲۵۲، ۸۶	اردبیل
۳۰۹، ح ۳۰۰، ح ۱۸۱، ح ۱۲۵، ۱۲۳، ح ۱۲۱	اغانی	۵۵	اردشیر (پسر شیرویه)
۳۱۰		۲۷۱	اردشیر بابکان
۳۶	افراسیاب	۳۳۶	ارسطو
ح ۲۷۳	افشار شیرازی، احمد	۲۲۶، ۲۱۸، ۲۱۲، ۲۰۳	ارمنستان (= ارمنیه)
۲۲۰-۲۱۸، ۲۱۲	افشین (= خیدربن کاوس)	۳۱۸، ۲۵۴، ۲۳۷، ۲۲۹	
۲۶۴-۲۴۶، ۲۴۴-۲۴۱، ۲۳۹-۲۳۷، ۲۳۳-۲۲۳		۴۲، ۴۱	اریاط
۳۳۵، ۳۰۵		۱۳۴	ازدیها
ح ۲۹۲، ح ۱۲۲، ح ۳۳۷، ۳۳۱	اقبال، عباس	۹۴	اساوره ایرانی
ح ۳۱۴، ح ۲۲۸	الاموال	ح ۶۸	اسبانبر
ح ۱۰۳	الامة والسياسة	۱۴۴، ۱۵۲-۱۵۶، ۱۷۰، ۱۸۱، ۲۱۰	استادسیس
ح ۵۲، ح ۶۲، ح ۶۶، ح ۲۱۳	البدء والتاريخ	۲۶۵، ۲۱۴	
ح ۲۵۸	البيان والتبيين	۱۶۱، ۸۵، ۷۸، ۷۵، ۷۴، ۷۲	استخر
ح ۱۱۳	التنبیه على حدوث التصحيف	۳۲۷	استرابون
ح ۲۲۲، ح ۲۱۶، ح ۱۰۰، ح ۴۹	التنبیه و الاشراف	۲۶۲، ۲۶۰، ۲۵۹	اسحق بن ابراهیم بن مصعب
۳۲۶		۱۸۸	اسحق بن علی بن عبدالله عباس
ح ۲۸۴	التنبیه و الرد	۱۶۹، ۱۴۵، ۱۳۰	اسحق ترک
۳۱۸، ۳۱۷	الاجاء	۱۲۶	اسد بن عبدالله قسری
ح ۳۰۰	الحيوان	۳۳۲، ۲۷	اسکندر
۱۹۸	الخوارج في الاسلام		اسلام، آیین اسلام: در اغلب صفحات
ح ۲۸	الشعر والشعرا	ح ۳۰۰، ۲۹۹	اسماعیل بن یسار
ح ۱۸۹	العقد الفريد	۷۳	اشرس بن عوف
ح ۳۹	العرب قبل الاسلام	۲۳۴-۲۳۲، ۲۵۵، ۲۲۰-۲۱۸، ۲۱۲	اشروسنه
۳۳۸	الفخرى	۲۵۹، ۲۵۷، ۲۳۷	
ح ۳۱۹	الفرج بعد الشدة	۷۷	اشعث بن قیس

دو قرن سکوت		۳۵۴
۳۱۳	اهل ذمه (= ذمی)	الفرق بين الفرق، بغدادی ۱۰۷ ح، ۱۳۹ ح، ۱۸۷ ح، ۲۴۴ ح
۷۲	اهواز	الفصل
۳۳۲	اهورمزدا	الفهرست ۱۱۳ ح، ۱۲۰ ح، ۱۳۹ ح، ۱۶۹ ح، ۱۷۴ ح، ۲۱۳ ح، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۲، ۲۸۸ ح
۲۶۴، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۲۵	ایتاخ	المجسطی
	ایران، ایرانی، ایرانیان: در اغلب صفحات	المعارف
۲۰	ایران باستان	المسالك والممالك
۱۰۸	ایرج	المعتزله
۱۷۹، ۶۸	ایوان کسری	المقفی الكبير
	<b>ب</b>	الملل والنحل
۷۰	باب	امپراطوران روم
۳۳۵	باب الابواب	ام جنید
۲۶۳، ۲۳۰	باب العاقبه (دارالعامه، دروازه عاقه)	امرو القیس (پسر عمرو بن عدی)
۲۸۶، ۲۸۵	باب برزویه طبیب	الاموال ← الاموال
۲۳۶، ۲۳۱-۲۲۲، ۲۱۹-۲۱۱، ۲۰۹	باب کخرم دین ۲۰۹	اموی، امویان، امویها ← بنی امیه
۲۳۷، ۲۴۱-۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۴، ۲۶۵	۳۲۳، ۳۰۵، ۲۹۵	الامة و السياسة ← الامة و السياسة
	بابلی	امیر المؤمنین (ع)
۲۷۳، ۱۷۹، ۲۹	بابلیها	امیر حمزه (داستان)
۲۷۳، ۳۳۶	بابیه (فرقه)	امین (محمد، خلیفه) ۱۸۰، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۰۹، ۳۱۹، ۳۳۴
۳۳۴	بادان بن ساسان الجرون	انبار
۵۳	بادغیس	انجیل
۱۵۲، ۱۳۹	بادیه حجاز	انطاکیه خسرو
۴۶	بادیه شام	انوشیروان (کسری) ۲۷، ۳۰، ۳۴، ۳۷، ۳۹، ۴۵-۵۵، ۲۱۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۸
۳۰	بادیه عراق	انیران
۳۰	باذان	اویاش نبطی
۶۰، ۵۴، ۵۳	بارید	اورمزد
۱۱۴، ۱۱۳، ۹۱	بارتلمی	اوستا ۱۶۲، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۷
ح ۲۹۵	بارتولد	اوشنر
۳۳۵	بارسیس (سردار سرخ علمان)	اوهزار، اوهرز (= وهرز)
۲۲۵	بارگاه کسری	اهریمن
۲۷	باز	اهل الذمه فی الاسلام
۳۲۶، ۹۱	باطنیان	اهل بخارا (شعر)
۲۱۳، ۲۱۲	باورد	اهل تسویه
۱۳۶	بحار الانوار	اهل تناسخ
ح ۲۸۴	بحرین	
۲۷	بخارا ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۵۷، ۱۶۱-۱۶۵، ۱۶۷	
	۱۸۱، ۱۷۲، ۱۷۱	
۱۶۳، ۱۶۲	بخارا خدایه	

۱۵۴، ۱۵۳	بکاربن مسلم عقیلی	۲۱۶، ۳۱	بُخْتَنْصَر
۶۱	بکربن وائل (قبیله)		البدء والتاریخ ← البدء والتاریخ
	بلاذری (صاحب فتوح البلدان) ۱۱۷، ۱۰۳، ۱۲۰، ح، ۲۳۳، ۲۴۰، ح، ۲۸۱، ح، ۳۱۹، ح، ۳۲۱، ح	۳۳۷	بدوی، عبدالرحمن
ح ۶۸	بلاش آباد (= ساباط)	۳۱	بدویان
۲۱۵	بلال آل (قریه)	۲۱۸	بدیده (حصار)
۳۳۳، ۳۲۸، ۳۱۶، ۲۸۰، ۱۸۳، ۱۳۶، ۱۲۶، ۱۰۷	بلخ	۳۱۴	برائت
ح ۶۸	بلدان الخلافة الشرقية	ح ۱۴۳، ۱۵	براون، ادوارد
۲۳۲	بلسان (= اشروسنه)		برامکه ← برمکیان
۲۱۸، ۲۱۴، ۸۷، ۵۲، ۵۰، ۴۹	بلعمی	۳۶	بربرستان
۵۲	بنجان بن وهرز	۲۸۷	بردیمان
۲۳۲	بنجیک	۱۵۳	برذان
۹۰	بنداد شهر بنداد	۲۷۸	برزویه طبیب
۱۷۲	بنیات بن طغشاده	۳۲۷، ۳۲۶، ۹۱	برسم
۹۶، ۹۴، ۹۲، ۱۲، ۱۱، ۱۱ (ها) اموی	بنی امیه (= امویان، امویها)	۲۶۰	برقه
۱۳۱، ۱۲۹، ۱۲۳، ۱۱۰-۱۰۵، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۹، ۹۸	بنی امیه (= امویان، امویها)	۱۵۷	برم (= یوسف بن ابراهیم)
۱۳۳، ۱۳۵-۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ح، ۱۶۷، ۱۶۸		۳۳۳	برمکیان (برامکه) ۱۲، ۱۴۴، ۱۸۲، ۱۸۳-۱۹۵، ۲۰۱
۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۸، ح، ۲۳۳، ۲۸۲-۲۸۴، ۲۹۶		۳۳۳	ح ۲۵۸، ۲۰۲
۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۱۴، ۳۱۶-۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲		۲۳۳	برمکیان
		۲۳۳	برمکیان بلخ
		۳۳۷	برلین
۱۳۴، ۸۸، ۸۴	بنی تمیم	۳۲۵، ۳۱۷، ح، ۱۲۲	برهان قاطع
۳۹	بنی حمیر	۱۳۰	بزرگمهر بختگان
	بنی عباس ← عباسیان	۱۵۳	بسام
۳۴، ۳۲، ۳۱	بنی لخم (= خاندان لخم)	۳۰۹، ۲۳۶، ۱۵۶	بُست
۱۳	بنی شاکر	۱۷۹	بسفور
۷۳	بنی شیبان	۳۰۰، ۲۸۷-۲۸۵	بشار بن برد
۱۸۱	بنی مروان	۱۲۵، ۱۱۹، ۱۰۶-۱۰۱، ۹۰، ۷۷، ۷۶، ۷۰، ۶۲	بصره ۶۲، ۷۰، ۷۶، ۷۷، ۹۰، ۱۰۱-۱۰۶، ۱۱۹، ۱۲۵
۳۳۰، ۳۰۰، ۱۹۴، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۳۵، ۸۸	بنی هاشم	۲۸۵، ۲۸۴، ۲۰۳، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۴۱، ۱۳۳، ۱۲۶	۳۰۷، ۲۸۷
۳۲۳	بوحفص		بغا، بغای کبیر (سردار ترک) ۲۲۷، ۲۴۸، ۲۵۲
۳۳۳، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۶۲	بوداییان		۳۳۸، ۲۶۲، ۲۵۳
۱۲	بوداییان بلخ	۱۹۳، ۱۸۱-۱۷۷، ۱۷۲، ۱۵۵، ۱۴۳، ۱۲۰	بغداد ۱۲۰، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۷۲، ۱۷۷-۱۸۱، ۱۹۳
۲۸۰	بوداسف و بلوهر	۲۱۸، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۶، ۲۰۴-۱۹۹	۱۹۵، ۱۹۹-۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۸
۵۵	بودا	۲۲۹، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۱، ۲۲۲، ۲۲۰	۲۲۰-۲۲۲، ۲۲۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۴۹
۲۸۰، ۲۷۶، ۲۳۲، ۸۱	بوزنطیه (= بیزانس، روم شرقی) ۸۲، ۲۲۴، ۲۲۵	۳۰۷-۳۰۵، ۲۸۹، ۲۸۷، ۲۸۴، ۲۷۰، ۲۶۵، ۲۶۴	۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۰۵-۳۰۷
		۳۲۲-۳۱۹، ۳۱۷، ۳۱۲	۳۱۲، ۳۱۷، ۳۱۹-۳۲۲
۳۳۴	بوزنطیه و اعراب		بغدادیان
۱۹۳، ۱۹۲	بوزنینه زبیده	۳۱۹	

۶۰، ۵۹	پرویز	۱۵۰	بومسلمیه (فرقه)
۲۷۵	پسر بامداد (= مزدک)	۳۳۳	بووا، لوسین
۱۴۸، ۱۴۷، ۱۳۰	پسر سنبا	۱۴۸، ۱۴۷، ۱۳۲	بوی آبادنشابور
۴۹	پل نهروان	ح ۱۱۶، ح ۱۲۲	بهار، ملک الشعرا
۱۱۴	پندنامه‌ها	۱۶۲، ۱۵۲، ۱۴۰-۱۳۸، ۱۳۰	بهافرید
۳۳۲، ۳۳۱، ۳۲۸، ۳۲۷	پورداد	۱۳۹	بهافریدیه
۲۶۴، ۱۳۶، ۱۳۳	پوشنک	۱۱۸	به‌دینان
۵۵	پیروز	۱۲۲	بهرام (شاه)
۸۷، ۷۷، ۶۰، ۵۴، ۵۳، ۴۳، ۱۲، ۱۱	پیغمبر اکرم (ص)	۵۵	بهرام چوبین
۸۸، ۹۶، ۱۴۶، ح ۲۹۶، ۲۸۱		۳۳	بهرام سوم
۱۷۳، ۱۷۱، ۱۷۰	پیغمبر نقابدار (= هاشم بن حکیم)	۳۲۸	بهرام ورجاوند (= شاه بهرام)
ح ۱۹۸	پیوری تین (فرقه)	۳۴، ۳۳	بهرام‌گور (فرزند یزدگرد)
	<b>ت</b>	۶۸	بهر شیر (= وهارد شیر)
۴۰	تئوفانس	۳۳۲	بهروج (بهرروز)
۲۲۶، ۲۲۵	تئوفوبوس	۳۲۸	بهرود
۲۲۶، ۲۲۴	تئوفیل بن میخائیل (قیصر بوزنطیه)	۱۳۰	بهرزادان (نام ابومسلم)
ح ۳۱۶	تاریخ التمدن الاسلامی	۳۲۸	بهنم یشت
ح ۲۲۲	تاریخ الخلفا	۲۸، ۲۷	بیابان عرب
ح ۱۶	تاریخ ادبیات ایران (ترجمه فارسی)	ح ۱۰۷، ح ۲۹۲	بیان الادیان
۱۴۳	تاریخ ادبی ایران (از ادوارد براون) ۵۹، ح ۱۴۳	۱۵	البيان و التبيين ← اليبان و التبيين
	ح ۱۷۰	۱۵	بیت الحکمه
۳۲۵	تاریخ اسلام	ح ۲۷۵	بیرشک، احمد
۳۲۵	تاریخ العرب قبل الاسلام	۱۷۳	بیرونی
ح ۱۵۱	تاریخ الفی	۲۲۴، ۸۳، ۴۱	بیزانس (بوزنطیه)
ح ۳۲۰، ح ۱۸۹	تاریخ الوزراء	۲۵۶، ۲۵۵	بیژن اشروسی
۱۷۳، ح ۱۷۰، ح ۱۶۴، ح ۱۲۴، ح ۱۱۶	تاریخ بخارا	ح ۱۲۶، ۱۲۵	بیست مقاله قزوینی
۱۷۴		۱۶۴	بیکنند
۳۳۳، ح ۱۸۵	تاریخ برامکه	۲۲۹	بیلقان
ح ۲۹۰، ۲۲۱	تاریخ بغداد	ح ۱۲۲، ۳۳۳	بیلی، ه. و.
ح ۱۳۶، ح ۵۴، ح ۵۱، ۴۹، ح ۲۱۸، ح ۱۷۲	تاریخ بلعمی ۴۶، ح ۵۱، ۴۹، ح ۵۴، ح ۱۳۶، ح ۲۱۸، ح ۱۷۲	۲۸	بین التهرین
ح ۱۹۸	تاریخ بیهقی	۵۲	بینجان بن مرزبان
ح ۲۵۱، ۲۴۹، ح ۱۹۶	تاریخ بیهقی	۱۰۷	بیهقی
ح ۱۹۷، ح ۱۵۶، ح ۱۲۵	تاریخ سیستان ۱۰۳، ح ۱۲۵، ح ۱۵۶، ح ۱۹۷، ح ۲۰۰، ح ۲۳۶، ح ۳۰۹	۱۵۶	<b>پ</b>
ح ۲۴۴، ۲۱۸، ۲۱۱، ح ۱۹۲، ح ۱۴۹، ۱۴۹، ح ۲۴۵، ح ۲۴۷، ح ۳۱۲	تاریخ طبرستان ۱۴۹، ۱۴۹، ح ۱۹۲، ح ۱۴۹، ۱۴۹، ح ۲۴۵، ح ۲۴۷، ح ۳۱۲	۵۴	پارت‌ها
۹۶، ح ۷۶، ح ۷۵، ح ۶۶، ح ۶۲، ح ۶۶، ح ۷۵، ح ۷۶، ح ۹۶	تاریخ طبری ۳۸، ح ۶۲، ح ۶۶، ح ۷۵، ح ۷۶، ح ۹۶	۲۴۰	پارس
		ح ۲۹۸	پتسخوارگر شاه (مازیار)
		ح ۴۲	پرتواسلام
			پروکوب (مورخ رومی)

	ث	ح، ۱۲۵، ح، ۱۲۶، ح، ۱۵۱، ح، ۲۰۱، ۲۴۵	۳۲۵
۱۵۷	ثقیف	«تاریخ عربستان و قوم عرب...»	۳۲۵
۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱	ثنوی (مذهب)	تاریخ قم	ح ۳۱۷
۳۰۰	ثنویت	تاریخ کردیزی	ح ۲۴۲، ح ۲۴۳
	ج	تاریخ گزیده حمدالله مستوفی، ۱۰۸، ح، ۲۰۵، ح، ۳۱۹	ح ۳۱۹
۳۰۰	جاحظ	تاریخ مقدسی	۲۱۶
۴۹	جاماسب (برادر قباد فیروز)	تاریخ یعقوبی، ۲۸، ح، ۶۷، ح، ۱۱۰، ح، ۲۰۳، ح، ۲۳۵	۲۳۵
	جاماسب آسانا	ح، ۲۴۰، ح، ۲۵۲، ح، ۲۶۰، ح، ۳۱۵	ح ۳۱۵
ح ۱۲۲	جامع الحکایات	تازی، تازیان: در اغلب صفحات	
ح ۲۳۹	جامع بصره	نامرا (شط)	۱۷۸
۳۰۷	جاویدان بن سهل (شهرک)، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۳۲	تبصرة العوام	ح ۱۰۷، ح، ۱۴۶، ح، ۱۷۱
	جبال	تجارب الامم	ح ۲۲۲
۲۱۹، ۱۹۵	جبال	تجارب السلف، ۹۰، ح، ۱۰۰، ح، ۱۰۶، ح، ۱۳۷، ح، ۱۴۲	ح ۱۴۴، ح، ۱۴۵، ح، ۱۷۰، ح، ۱۷۸، ح، ۱۹۰، ح، ۱۹۴
۲۴۸، ۷۱	جبل	ح ۲۲۲، ح، ۳۰۸، ح، ۳۱۲	ح ۲۲۲
۱۹۲، ۱۹۱، ۳۲	جذیمه ابرش	تخارستان ← طخارستان	
۸۲	جرجان	ترجمة تاریخ بخارا	ح ۱۷۴
۳۱۶، ح، ۱۹۰	جرجی زیدان	ترجمة تاریخ تمدن جرجی زیدان	ح ۱۵
۷۷	جریر بن عبدالله	ترسایان	۳۳، ۴۱، ۴۱، ۸۱، ۸۷، ۹۰، ۹۰، ۲۷۹، ۲۹۵
۳۰۳، ۶۷، ۳۳	جزیره	ترک، ترکان، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۰۹، ۲۲۰-۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۱، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۳۸	
۲۸۰، ۲۸	جزیره العرب	ترکستان	۲۸۰، ح، ۲۳۲، ۱۶۹، ۱۳۸
۲۵۵	جعفر (بسر معتمصم)	ترمذ	۲۸۳
۱۹۴، ۱۹۲-۱۸۸، ۱۸۶-۱۸۴، ح، ۱۲۲	جعفر برمکی	تروا	۱۶۵
ح ۵۹	جعفر بن ابی طالب	تقی زاده، سید حسن	ح ۲۷۳، ح، ۳۲۵
۲۲۵	جعفر دینار	تمیم	۱۱۹
۲۸۴	جعفر صادق (ع)	تمیشه	۲۴۵، ۸۶
۸۷	جفنه (= حنیف)	التنبیه علی حدوث التصحیف ←	
ح ۲۷۱	جکسن	التنبیه علی حدوث التصحیف	
۸۸، ۷۵، ۷۲-۶۹، ۱۶	جلولا	التنبیه والزد ← التنبیه والزد	
۹۴	جند شهنشاہ	توبه کاران (= توابعین)	۹۵
۳۲۵	جواد علی، الذکتور	تورقان	ح ۱۱۴
ح ۳۰۸، ۲۱۶، ح، ۱۷۴، ح، ۱۳۸	جوامع الحکایات	توماس (اهل صفلیه)	۲۲۴
ح ۳۱۶	جواهر کلام، علی	تهامه	۲۷
۱۰۸، ۱۰۷	جوزجانان	تیسفون، ۵۴، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۱۱۹، ۱۶۱، ۱۴۳، ۱۶۸	۱۶۸
۱۸۹	جهشپاری	ح ۳۲۱، ۳۲۰، ۲۰۹، ۱۷۹، ۱۷۸	۳۲۱، ۳۲۰، ۲۰۹، ۱۷۹، ۱۷۸
۲۸۳	جهم بن صفوان		
۲۹۵، ۹۰، ۸۷، ۵۴، ۴۰	جهودان		
۱۵۱، ۱۵۰	جهور بن مرار العجلی		
۲۳۹، ۲۳۰، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۳، ۱۲۴، ۷۶، ۳۸	جیحون، ۳۸		



ح ۱۱۳، ۵۴-۵۲، ۴۴-۴۲، ۳۱	حمزه اصفهانی	۳۳۴	جیورجیولوی دلاویدا
ح ۲۵۸			ج
۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷	حمزه قین آذریک	۲۳۲	چاچ
۱۷۲	حمید بن قحطبه	۲۳۲، ۱۶۸، ۱۶۶، ۱۳۶، ۱۳۳	چغانیان
۳۷	حمیر	ح ۳۱۲	چهارمقاله
۵۱، ۳۷	حمیریان	۳۳۳، ۳۲۸، ۲۸۰، ح ۳۳۲، ۱۶۱، ۱۳۸	چین
۳۳۳	حنظله	۲۸۲	چینوت
۸۷	حنیف		ح
۸۸	حنیفه (غلام سعد بن ابی وقاص)	۱۳۴	حارث بن سریج
حیره ۲۷، ۳۰-۳۵، ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۵۴، ۶۱-۶۳، ۹۴		۳۴	حارت کندی
۳۲۵، ۲۸۷		ح ۲۶۴	حافظ ابرو
الحيوان ← الحيوان		۸۷، ۵۱، ۴۵، ۴۳، ۴۱، ۳۹، ۳۷	حبشه (حبش)
خ		ح ۳۱۵	حبشی، حسن
۱۶۴، ۱۶۳، ۱۲۴	خاتون بخارا (مادر طغشاده)	۵۱، ۳۹	حبشیان
۳۱۶	خاتون داوود بن عباس	۱۱۵، ۱۰۵-۱۰۰، ۹۹، ح ۹۰	خجّاج بن یوسف ۱۳، ۹۰، ح ۹۰
۱۳۱، ۱۰۵	خارجیان (= خارجی ها، خوارج)	۳۲۳، ۲۸۳، ۱۸۱، ۱۶۴، ۱۱۹، ۱۱۸	
۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳	خازم بن خزیمه	۳۰۰، ۲۰۳، ۹۸، ۹۳، ۸۱، ۴۴، ۴۳، ۳۳، ۱۷	حجاز
۲۶۱	خاش (برادر افشین)	۳۳۵، ۱۷۳	حدود العالم
۱۷۱، ۱۶۱	خاقان چین	۸۶، ۷۷	حذیفه بن الیمان
۳۰۸	خاقانی (وزیر خلیفه)	۱۲۵	حرارة کودکان بلخ
۲۰۱، ۱۸۷، ۱۸۴، ح ۱۸۷	خالد بن برمک (خالد برمکی)	۲۷۳	حرانیان
۶۱، ۳۵	خالد بن ولید	۱۵۴	حریش
۳۲۱، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۵	خالد بن عبدالله القسری	۲۳۷	حسن (پسر افشین)
۹۵	خاندان رسول (ص)	۱۷	حسن بصری
۲۰۳، ۱۸۳	خاندان سهل	۲۶۷، ۲۴۶	حسن بن حسین (عموی عبدالله طاهر)
۲۱۰	خاندان طاهر	۲۴۸	
۲۰۳	خاندان عباس	۳۱۹، ۲۰۵-۲۰۲	حسن بن سهل
۱۳۲	خاندان عجلی	۹۶	حسن بن علی (ع)
۲۰۳	خاندان علی	۳۳۵	حسن جاراالله
۳۵-۳۲	خاندان لخم (= بنی لخم)	۳۱۱	حسین بن عبدالله جوهری
۳۳۱	خاندان نوبختی	۲۶۰، ۱۶۰، ۹۷-۹۴	حسین بن علی (ع)
۱۴۷	خان سنباد	۱۷۲، ۷۶، ۷۵، ۷۲، ۷۱، ۶۸	حلوان
ح ۷۰	خانقین	۱۷	حماد راویه
۱۳۶، ۱۳۳، ۱۲۶	ختلان	۱۳۶	حمار (لقب مروان)
۳۲۹، ۳۲۸	خدش	ح ۳۷، ۳۳۴	حماسه ملی ایران
۱۱۳، ۶۶	خداینامه ها	ح ۷۰، ح ۶۳	حمدالله مستوفی
۱۷۳	خدای نخشب	۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲	حمدون بن اسمعیل
ح ۱۱	خدمات متقابل ایران و اسلام	۹۷، ۹۴	حمراء دیلم



۲۷۹، ۷۴، ۷۲، ۶۷، ۶۲	خوزستان	۱۰۳، ۹۹، ۸۶، ۷۰، ۶۲، ۳۸	خراسان ۱۲، ۱۰۵
۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۱۸ (افشین)	خیدربن کاووس (= افشین)	۱۴۰، ۱۳۸-۱۳۱، ۱۲۹، ۱۲۶، ۱۲۴	۱۰۹-۱۰۵
د			
دائرة المعارف اسلام ۶۸ ح، ۹۹ ح، ۱۰۱ ح، ۱۰۸ ح، ۱۵۵ ح، ۱۷۸ ح، ۱۹۰ ح، ۲۵۲ ح، ۲۹۸ ح، ۳۳۳ ح، ۳۳۵ ح	دائرة المعارف اسلام ۶۸ ح، ۹۹ ح، ۱۰۱ ح، ۱۰۸ ح، ۱۵۵ ح، ۱۷۸ ح، ۱۹۰ ح، ۲۵۲ ح، ۲۹۸ ح، ۳۳۳ ح، ۳۳۵ ح	۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۲، ۱۵۲، ۱۴۹، ۱۴۶-۱۴۴، ۱۴۱	۱۴۶-۱۴۱
داوود بن هرمز بن فیروز	داوود بن هرمز بن فیروز	۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۶-۲۰۴، ۲۰۰-۱۹۵، ۱۸۶	۱۸۶-۱۸۰
۵۴، ۵۳	داراب دستور پشوتن سنجایا	۲۴۱، ۲۳۹، ۲۳۷-۲۳۵، ۲۳۳-۲۳۱، ۲۲۰	۲۱۹
۲۷۲	دارالعمامة	۲۴۴، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۳۹، ۲۳۷-۲۳۵، ۲۳۳-۲۳۱، ۲۲۰	۲۴۶
۲۳۰	دارای بزرگ (پادشاه هخامنشی)	۳۱۶، ۳۱۵، ۲۹۰، ۲۸۳، ۲۶۵	۳۱۸
۲۷	دارک	۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱	۳۱۸
۲۳۲	دارمستتر	۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱	۳۱۸
۱۴۳	دارپوش هخامنشی	۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱	۳۱۸
۳۳۲، ۱۶۲، ۲۷	دانا و میتوک خرد	۳۲۹، ۲۸۶، ۱۲۹، ۱۱۷	خراسانیان
ح ۲۷۲	دانیال	۵۴، ۵۳	خرخسرو
۲۱۶	داوود بن عباس	۲۲۷	خرده اوستا
۳۱۶	دجله	۵۳	خرزادان شهر
۲۶۴، ۱۸۵، ۱۷۸، ۶۹-۶۷، ۶۲	در بند ترکستان	۴۹	خرزاد بن نرسی
۳۳۵	درخت آسوریک	۳۳۰، ۱۳۶	خرفسترغن، خرفسترگن
۱۱۴	درزیجان	۲۳۲	خرقانه
۶۸	دروازه عاتمه	۳۳۴	خرم (نام روستا)
۲۳۰	دریای سرخ	۱۵۰، ۱۴۹، ۱۳۹ (خرمیان)، ۱۳۹، ۱۲۹، ۱۱۷	خرم دینان (= خرمیة، خرمیان)
۳۷	دریای فارس	۲۷۵، ۲۴۴، ۲۲۶-۲۲۳، ۲۱۷، ۲۱۵-۲۱۱	۱۱۴
۷۶، ۲۷	دریای مدیترانه	۲۹۵، ۳۳۳، ۳۳۱، ۳۳۴	۲۹۵
۳۹	دریای هند	۶۹، ۶۸	خره زاد بن فرخ هرمزد
۷۶، ۳۷	دستور الوزراء	۲۵۵، ۲۵۴، ۱۷۶	خزر
ح ۱۴۴	دشت هاماوران (= یمن)	۳۳۵	خزر (قوم)
۳۶	دقیقی شاعر	۱۱۳	خسروانی (ترانه)
۳۳۳	دعبل (شاعر)	۲۷۹، ۲۱۲، ۹۱، ۵۵، ۳۴	خسرو پرویز
ح ۲۲۱	دعوت به رضا	۳۳	خطبیطی
۲۴۰، ۱۵۶، ۷۶	دماوند	۱۱۶	خط خوارزمی
۱۱۷۷، ۱۳۷، ۱۳۴، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۶، ۱۰۴	دمشق ۱۰۴	۱۲	خلفای عثمانی
۳۲۱	دوشن گیمین	۳۹	خلیج فارس
۳۳۷	دولت ساسانی	۱۹۱	خلیل بن هیثم
۲۸، ۲۷	دومة الجندل	ح ۲۹۸	خلیلی، عباس
۲۹	دهریان	خوارج (خارجیان، خارجی ها) ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۶	خوارج
۲۹۵	دهقان سمرقند	۳۳۰، ۳۲۹، ۳۰۹، ۲۳۶، ۱۹۹-۱۹۷، ۱۸۱، ۱۳۱، ۱۰۷	۱۰۷
۱۶۷، ۱۶۶	دیاربکر	۱۵۰	الخوارج فی الاسلام - الخوارج فی الاسلام
۱۷۸		۳۲۹، ۱۹۵، ۱۶۸، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۱۵	خوار ری
		ح ۳۳۲	خوارزم
		۱۳۸	خوارزمی
		۹۴	خواف نیشابور
			خورتق (قصر)

دو قرن سکوت		۳۶۰	
۸۱	روزبه بن مرزبان	۱۰۳	دیرالجمام
ح ۱۱۶	روزنبرگ	۶۳	دیراعور
ح ۱۴۷	روضه الصفا	۲۴۸، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۵۶	دیلیم
روم ۲۸-۳۰، ۳۸، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۷، ۵۷		۲۱۲	دیلمان
۸۲، ۸۶، ۱۷۷، ۲۳۵، ۲۷۹		۹۴	دیلمی‌ها
۵۴، ۳۹، ۳۸	رومیان	۲۱۹	دین‌سپید
۳۳۴، ۲۲۴	روم شرقی (= بوزنطیه)	۳۳۲، ۲۷۷	دینکرت
ح ۶۸	رومیه (= وندیو خسرو)	۲۳۶، ۲۱۵، ۲۱۲، ۷۲، ۵۲	دینوری
۲۴۰	رویان	۳۱۰	دیوان استصفا
۱۳۰	رهام پسر گودرز	۳۲۶	دیوکس (پادشاه ماد)
ری ۱۷۶، ۱۸۲، ۸۵، ۹۷، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۶۲			ذ
۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۷۹، ۲۸۸، ۳۳۵		۳۱۴، ۳۱۳، ۲۸۱، ۱۰۲	ذمی (= اهل ذمه)
۲۴	ریحانه (همسر ذی‌یزن)	۴۰	ذمیانوس (ذونواس)
زء ژ		۴۱	ذوچدن
۲۵۴، ۱۴۳، ۱۱۳	زاب	۲۰۵	ذوالریاستین (= فضل بن سهل)
۱۰۳	زابیل	۴۱، ۴۰	ذونواس (= ذمیانوس)
۱۰۴	زابلستان	۶۰	ذی‌قار
۱۲۰، ۱۱۹	زادان فرخ	۴۸-۴۴	ذی‌یزن
۳۲	زباء		ر
۱۱۴	زبان ایرانی	۱۴۹	رافضیان
۱۶۴، ۱۲۴	زبان بخاری	۲۰۰	رافع بن لیث
۱۲۴، ۱۲۲، ۱۱۸، ۱۱۴، ح ۱۱۳، ۱۴	زبان پهلوی	۱۷۰	راکازه
۱۱۴، ۱۴	زبان تازی	۷۵	رامهرمز
۱۲۴، ۱۱۸	زبان خوارزمی	۲۳۲	رامین
۱۱۳	زبان خوزی	۳۳۱، ۱۵۰، ۱۴۵	راوندیه (فرقه)
۱۶۲، ۱۶۱، ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۱۳	زبان دری	۶۶	ربعی بن عامر
ح ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۴	زبان سغدی	۳۱۲	ربیع حاجب
۱۱۶، ۱۱۳، ۲۰، ۱۵	زبان فارسی (پارسی)	۱۷	ربیعة الرأی
۳۳	زبان قدیم تازی	۳۲۱	رتبیل سیستان
ح ۲۶۴، ح ۱۴۸، ۱۴۷	زبدۃ التواریخ، حافظ ابرو	۲۸۶	رسالة الصحابه
۱۵۳	زبرقان	ح ۱۹۳	رسالة الغفران معری
۲۲۵	زبطره	۳۷، ۳۶	رستم
۱۹۳، ۱۹۲	زبیده (زن هارون)	۶۸-۶۱	رستم فرخ‌زاد
۱۶۱	زر افشان		رشید = هارون الرشید
زرتشت ۸۱، ۱۶۹، ۲۱۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۱		۳۲	رقاش (خواهر جدیمه)
۳۳۲، ۳۲۶		۳۳۴	«روابط بوزنطیه و اعراب»
۲۸۲	زرتشت و آتش‌پاک	۳۳۴	روت
۲۴۴، ۲۴۳، ۲۰۲، ۱۵۵، ۱۴۰	زرتشتیان	۲۸۵	روزبه (پسر دادویه)

۳۶۱		فهرست اعلام
۲۴۴	سرخ جامگان	۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۹۰-۲۹۲، ۲۹۵، ۳۲۸
۲۰۵، ۱۳۶، ۱۰۷	سرخس	۳۳۱، ۳۳۶
۲۲۹، ۲۲۵، ۲۱۲	سرخ علم (خرم‌دینان)	۲۷۶، ۲۷۷، ۳۳۶
۲۲۲	سرّمن رای (= سامرا)	۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷
۱۱۴	سرودهای مانوی	۵۲، ۵۳
۱۱۷، ۸۸، ۸۷، ۷۲-۶۷، ۶۵-۶۳	سعدبن ابی وقاص	۲۷۴، ۲۷۰، ۱۸۳، ۱۷۴، ۱۲۱، زندق، زندیق، زندق‌ه
۹۶	سعدبن مسعود	۲۷۶، ۲۸۳-۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۳۱، ۳۳۷
۳۶	سعدی (= سودابه)	۱۰۴
ح ۷۰	سعدیه	۳۱۸
۱۰۴، ۹۳	سعیدبن جبیر	۳۸-۴۵، ۴۸، ۵۰-۵۲، ۷۷
۳۱۶، ۸۶	سعیدبن عاص	۱۹۷
۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۱۲۴	سعیدبن عثمان	۱۳۸
۱۲۳	سعیدبن مسجح	ح ۱۹۳
۲۵۷، ۲۵۶، ۱۷۴، ۱۷۱، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۷، ۳۸	سغد	۳۳۶
		۲۸۰، ۳۳۲
۱۶۲	سغدیان	زیدبن علی بن حسین ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷ ح، ۱۳۶
۳۲۹، ۱۴۰، ح ۱۴۴	سقّاح (ابوالعبّاس)	۱۶۹، ۳۲۹
۲۸۵	سفیان بن معاویه	۲۰۳
۱۷	سفیان ثوری	۵۳
۱۷۷	سفیانی‌ها	ح ۲۵۲، ح ۲۸۰
۱۷۲	سفیدجامگان	س
۱۳۵	سفیدنچ (قریه)	ح ۶۸
۸۳، ۸۱، ۱۷، ۱۶	سلمان فارسی	۲۴۵
۱۳۵	سلیط بن عبدالله	۲۰، ۲۱، ۳۱، ۳۸، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۶۱، ۸۱-۸۴، ۸۶، ۱۱۷، ۱۱۷، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۷۹
۳۲۲	سلیمان (خلیقه)	۲۰۱، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۶۵، ۲۷۱-۲۷۷، ۲۷۹
۹۶، ۹۴	سلیمان بن صردخزاعی	۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۵، ۳۰۵، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۳۶، ۳۳۷
۱۴۱	سلیمان بن علی	ساسانیان تازی نژاد
۳۲۹، ۳۲۸، ۱۴۰، ۱۳۳	سلیمان بن کنیر	۱۴۳
۲۶۳	سلیمان بن وهب	۲۳۲
۶۸	سلوکیه	۱۷
۱۶۳-۱۶۱، ۱۳۷، ۱۳۳، ۱۲۲، ۳۸	سمرقند	۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۳
		۱۶۵-۱۶۸، ۲۰۰، ۳۳۲
۲۳۶	سمنی	ح ۱۱۶
ح ۳۳۲	سمنیه (شمنان)	۱۹۵
ح ۱۷۲	سنام (قلعه)	۱۵۱، ۱۵۷، ۳۳۲
۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۹-۱۴۶، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۳۰	سنباد	۲۱۱
۲۶۵، ۲۲۰، ۲۱۴، ۲۱۰، ۱۸۱		۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۳
		۲۴۵
		سرخاستان
		سراباط (= بلاش آباد)
		ساری
		ساسانی، ساسانیان ۲۰، ۳۱، ۳۸، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۶۱، ۸۱-۸۴، ۸۶، ۱۱۷، ۱۱۷، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۷۹
		ساما
		سامانیان
		سامرا
		ساوه
		سبک شناسی
		سپاهان
		سپهبد خورشید
		سپهبد شروین
		سپیدجامگان
		سرخاستان



۱۵۲، ۱۵۱	طوس (پسر عم سپهبد خورشید)	۲۶۰	صالح معتصمی
ع		۱۷	صحابه رسول خدا
۱۷	عاصم	۱۷۱	صدیقی، دکتر غلامحسین
۴۳	عام الفیل (سال)	ح ۱۷۴	صفا، دکتر ذبیح الله
۳۳۱، ۱۴۶	عبّاس	۳۲۴، ۳۲۲، ۲۱۰، ۱۱۷-۱۵، ۱۲	صفاریان
	عباس اقبال ← اقبال، عباس	۲۲۴	صفویه
۱۲۵	عباد بن زیاد (برادر عبیدالله)	۴۳	صنعا
۸۸	عباس بن عبدالمطلب	۳۷	صومالی
۲۶۰	عباس بن مأمون	۷۴	صیمره
۲۰۳	عباس بن محمد	ح ۲۱۶	ضحاک
۱۹۲-۱۸۹	عبّاسه (خواهر هارون)	ح ۲۹۸، ح ۳۰۰	ضحی الاسلام
عباسی، عباسیان (= آل عباس، بنی عباس) ۱۲،		ط	
۱۴۴، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۷، ۱۳۲، ۱۲۹، ۱۱۷، ۱۰۹، ۱۰۵		۵۹، ۵۴، ۲۸	طائف
ح، ۱۴۵، ۱۷۴، ۱۱۷، ۱۱۵-۱۸۵، ۱۹۸، ح، ۲۰۲،		۳۲۹	طالب حق یمن
۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۳۳، ۲۸۱، ۲۸۳-۲۸۵، ۲۹۹،		۱۵۶، ۱۴۶، ۱۳۳	طالقان
۳۳۷، ۳۳۱-۳۲۸، ۳۲۲، ۳۱۸		۱۷	طاوس بن کيسان
۸۸، ۸۷	عبدالرحمن (پسر ابوبکر)	۳۳۵، ۳۳۴، ۲۰۶-۲۰۴، ۲۰۲	طاهر بن حسین
۸۹	عبدالرحمن بن سمره	۱۸	طاهر ذوالیمینین
۱۰۴، ۱۰۳	عبدالرحمن بن محمد بن اشعث	۲۴۰، ۲۳۱، ۲۱۰، ۱۶، ۱۵، ۱۲، ۱۱	طاهریان (آل طاهر)
۲۸۷	عبدالکریم بن ابی العوجاء	۳۲۴، ۳۲۲، ۲۶۴، ۲۵۳، ۲۴۸، ۲۴۱، ۲۳۷-۲۳۵	
۱۳۹	عبدالله بن شعبه	ح ۱۳۸	طابع الحیوان
۱۰۳، ۸۶، ۸۵	عبدالله بن عامر	۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۱، ۱۵۰، ۸۶، ۸۲، ۸۱	طبرستان ۷۶
۱۴۱، ۱۴۰	عبدالله بن علی	۲۴۰، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۲-۲۱۰، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۵-۱۹۳	
۲۱۲	عبدالله بن مبارک	۳۶۰، ۳۱۲، ۲۵۷، ۲۴۶-۲۴۳	
۲۸۵، ح ۱۱۳	عبدالله بن مقفع	۱۵۰، ۱۴۸، ح، ۱۰۸، ح، ۱۰۷، ۷۵، ۵۳، ۵۰	طبری ۵۰
۳۱۵	عبدالله بن هيثم بن سام	۱۵۲، ۱۵۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ح، ۲۲۶، ۲۲۷، ح، ۲۲۹، ح،	
۲۴۶، ۲۴۴، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۳۹-۲۳۶	عبدالله طاهر	۲۴۲، ح، ۲۵۲، ح، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۸۴، ح، ۲۸۸، ح،	
۲۶۱، ۲۵۵، ۲۵۳، ۲۵۱، ۲۴۸-		۳۳۵، ۳۳۱، ۳۲۶	
۱۰۲، ۱۰۱	عبدالملک مروان	ح ۱۲۵	طبقات الشعرا
۱۶۴، ۱۶۳، ۱۲۵، ۹۶، ۹۵	عبیدالله بن زیاد	۱۶۸، ۱۶۳، ۱۵۴، ۱۳۶ (تخارستان)	طخارستان (تخارستان)
۳۰۹	عبیدالله بن علاء	۲۸۶	
۸۸، ۸۷	عبیدالله بن عمر	۲۳۳	طرادیس
۱۰۱، ۱۰۰، ۹۷، ح، ۷۰، ۶۳-۶۱، ۴۰، ۳۳، ۳۰	عراق	۱۶۲	طرخانان ترک
۱۱۲۵، ح، ۱۲۳، ۱۲۰، ۱۱۸، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۴، ۱۰۳		۲۲۴	طرسوس
۲۰۲، ۱۸۰، ۱۷۷، ۱۶۲، ۱۴۹، ۱۳۷، ۱۳۴، ۱۳۰		۱۶۳	طغشاده
۳۳۳، ۳۲۱، ۳۱۹، ۳۱۶، ۲۸۳، ۲۱۰، ۲۰۵، ۲۰۳		۷۶	طلحه
۳۱۸، ۲۹۷، ۲۱۷، ۱۹۶	عراق (عجم)	۷۷	طلیحه بن خویلد
عرب، عربان، عرب ها، اعراب: در اغلب صفحات		۲۰۵، ۱۰۷، ۷۶	طوس



۲۴	عمرو بن کلثوم	۲۹	عرب بیابان نشین
۷۷	عمرو بن معدیکرب	۳۹-۳۶، ۳۱	عربستان
۳۴	عمرو بن منذر (= عمرو بن هند)	۳۸، ۳۷	عربستان خوشبخت (= یمن)
۲۴۲	عموره		العرب قبل الاسلام ← العرب قبل الاسلام
۱۷۴	عوفی	۴۹، ۳۷	عَدَن
۲۰۳	عتاران		عدی ← عمر بن عدی
۲۷۳	عیسوی	۳۵	عدی بن زید
۲۹۱، ۲۷۶	عیسی (ع)	۳۳۱، ۸۸، ۸۶، ۸۷	عثمان
۱۳۰	عیسی بن معقل عجلی	۱۳۲	عجلی
۹۴	عین الورد	۲۶۰، ۲۵۹	عجیف بن عنبسه
ح ۹۰، ح ۱۲۹	عیون الاخبار	ح ۳۲۲	عصر المأمون
	غ	۲۲۷	عصمت (سپهسالار بابک)
۱۵۲	غالب (خال مأمون)	ح ۹۵	عقد الفرید (= العقد الفرید)
۳۰	غسان	۱۵	علان شعوبی
۵۴	غسانی‌ها	۲۰۴، ۱۹۳، ۱۴۰، ۱۰۵، ۱۲، ۱۱، ۱۱	علویان (علویین)
۱۸۳، ۱۴۹، ۱۳۲	غلاة	۲۰۵	
۲۸۳	غیلان دمشقی	۱۰۵، ۹۶، ۹۴، ۸۸، ۷۷، ۱۱، ۱۱	علی (ع)
	ف	۱۷۷، ۱۳۰	۲۸۲
۱۳۳، ۱۳۲، ۸۳، ۸۲	فادوسبان (مرزبان اصفهان)	۹۵	علی بن حسین (ع)
۳۱۸، ۲۰۰، ۱۶۲، ۱۰۲، ۹۸، ۷۸، ۷۴، ۷۲، ۷۰	فارس	۳۳۴، ۱۹۹-۱۹۴	علی بن عیسی ماهان
۸۵	فارسنامه ابن بلخی	۲۹۰، ۲۱۷، ۲۰۵، ۲۰۴	علی بن موسی الرضا (ع)
۱۲۴	فارسیات	۲۹۱	
۲۱۵	فاطمه (دختر ابومسلم)	۲۶۰، ۲۵۹	علی بن هشام
۲۱۵	فاطمیه (فرقه)	۱۹	عماد کاتب
	الفخری ← الفخری	۷۶، ۷۵، ۷۲	عمار بن یاسر
۱۷	فراء	۱۰۴	عمارة بن تمیم القیسی (بالخمی)
۱۷۸، ۸۲، ۶۱، ۳۱	فرات	۷۷، ۲۸	عثمان
ح ۱۱۶	فرائ، ریچارد	ح ۱۰۷	عمدة الطالب
	الفرج بعد الشدة ← الفرّج بعد الشدة	ح ۱۹۸	عمر ابو النصر
۵۵	فرخ هرمزد	۳۲۲، ۱۶۷	عمر بن عبدالعزیز
۱۸	فرزندان شاکر خوارزمی	۲۱۲، ۱۵۶	عمر بن العلاء
۱۳۱	فرزندان علی (ع)	۱۷۷، ۷۶، ۷۴، ۷۲، ۷۱، ۶۷، ۶۳-۶۱	عمر بن خطاب
۲۰۹، ۱۱۹، ۶۶، ۶۲	فُرس	۱۱۷، ۹۴، ۸۷، ۸۶، ۸۳	
۱۷۹	فرش بهارستان	۱۰۷	عمرو بن زراره
۲۵۹	فرعون	۱۵۴	عمرو بن سلم بن قتیبه
۲۵۲، ۲۳۲، ۱۶۲، ۱۵۷	فرغانه	۸۸	عمرو بن عاص
	الفرق بین الفرق ← الفرق بین الفرق	۱۷	عمرو بن عبید
۳۳۰	فرهنگ ایران باستان	۳۳، ۳۲	عمرو بن عدی

قرآن ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۲، ۱۰۲، ۸۸، ۶۹، ۴۳، ۱۵، ۱۴، ۱۱	ح ۱۲۳	فجر الاسلام
۲۹۸-۲۹۶	۷۸	فتح الفتوح
قرب گرگانی، عبدالعظیم ۳۳۷، ۳۳۳، ح ۱۸۵	ح ۲۴۴، ح ۲۴۰، ح ۲۴۷	فتوح البلدان، بلاذری
قربش ۱۹۷، ۱۲	ح ۳۱۶	الفصل - الفصل
قزلرباط ۷۰ ح	۲۳۴، ۲۳۳	فضائل بلخ
قزوین ۱۵۰	۱۹۵	فضل (پسر کاووس)
قزوینی ح ۱۲۵	۲۰۲، ۱۵۲، ۱۱۲، سرخسی	فضل بن سهل ذوالریاستین سرخسی
قسطنطنیه ۲۲۵، ۱۷۹، ۲۷	۳۱۵، ۲۳۳، ۲۰۵	
قصر ابیض ۶۸	ح ۱۲۲، ۱۸۴-۱۸۶، ۱۹۱	فضل بن یحیی برمکی
قصة ابراهیم ۲۸۲	۱۹۶-۱۹۴، ۱۹۲	
فلیس (پرستشگاه) ۴۳	۲۸۱	فلسفه ثنویت
قم ۳۱۷، ۳۱۶، ۸۵، ۷۶، ۷۲	۳۲۰، ۴۰	فلسطین
قومس ۸۲	۲۷۷، ۲۷۵	فلسفه یونان
قیصر بوزنطیه (= تنوفیل) ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴	ح ۲۷۵	فلسفی، نصرالله
قیصر دوم ۱۷۹، ۴۷، ۴۵-۴۳	ح ۱۸۱، ۳۲۹-۳۳۰، ۳۳۴	فلوتن، وان
ک	ح ۳۲۲	فون کرمر
کابل ۳۳۳		الفهرست - الفهرست
کاخ ابن بجیله ۳۱	۳۲۵	فیاض، دکتر علی اکبر
کاخ خورتق ۳۳، ۳۱	۸۷	فیروز (= ابولؤلؤ فیروز)
کاخ سفید ۳۱	۱۰۵	فیروز (از موالی)
کاخ کسری ۶۹	۱۵۲	فیروز (حاب سپهبد خورشید)
کاشان ۷۸، ۷۲	۷۷، ۷۶	فیروزان
کافرکوب ۱۳۶	۴۰	فیروز یزدجرد
کالیگولا ۱۹۲		ق
کامل ابن اثیر ۵۲، ۸۶ ح، ۱۵۲، ۱۵۵ ح، ۱۹۹ ح، ۲۱۴ ح، ۲۴۳ ح، ۲۶۳ ح، ۳۱۹ ح، ۳۲۰ ح	۳۴	قابوس (برادر عمرو بن منذر)
کانارد ۳۳۴	۳۲۱، ۹۴، ۸۸، ۸۳، ۶۳	قادسیه (قادیسی)
کاووس ۳۷، ۳۶	۲۴۰	قارن بن ونداد هرمز (پدر مازیار)
کاووس (امیر اشروسنه) ۲۳۴، ۲۳۳	۳۱۸	قاسم (پسر هارون الرشید)
کتاب الخراج ح ۳۱۵، ۳۱۶	۳۳۷	قاسم بن ابراهیم
کتاب الرد علی الزنادیق اللعین ابن المقفع ۳۳۷	۲۹۷، ۲۷۲، ۴۲، ۳۴	قیاد (ساسانی)
کتاب العبر ح ۱۵۵	۱۱	قبطی (نژاد)
کتبیه نقش رستم ۳۷	۱۶۸-۱۶۴، ۱۳۴، ۱۱۵، ۹۹	قتیبیه بن مسلم باهلی
کدک ۷۴	۳۲۳	
کربلا ۱۰۵، ۹۶، ۹۴	۱۰۳	قحطان
کرج ۳۳۵	۳۱۶	قدامة بن جعفر
کردان (نام سرزمینی) ۳۳۵	۲۸۲، ۲۸۱	قدریه



۵۴	گوروهرز	۲۹۴	کرفه (ثواب)
۲۷۶	گیورگس (= مهران گشنسب)	۳۱۴، ۴۰۰، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۰۳، ۷۸، ۸۳	کرمان
	ل	۱۳۴	کرمانی
۲۱۱	لاش	۲۷۷	کرونوس
ح ۱۷۳	لاله رخ (حکایت)	۳۳۶، ح ۲۷۵	کریستن سن
ح ۱۰۱	لامنس	۲۳۲، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۸، ۱۶۲، ۱۳۶، ۱۳۳	کش
۲۲	آخم	۱۷	کسانی
۱۵۰	لونان طبری	۳۲۷، ۳۲۶، ۹۱	کستی
۱۷	لیث بن سعد	۲۱۸	کسرویان
	م	۷۷، ۶۲، ۴۹	کسری (= انوشیروان)
۲۰۶-۲۰۴، ۲۰۲، ۱۸۰-۱۷۸، ۱۵۲، ۱۵	مأمون	۲۹۷	کسری
۲۳۶-۲۳۳، ۲۲۴، ۲۲۱، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۱، ۲۰۹		۱۸۷، ۱۴۹، ۱۴۴، ۱۲۳، ۴۴، ۲۳	کعبه
۳۰۰، ۲۹۵-۲۸۸، ۲۸۱، ۲۵۹، ۲۴۸، ۲۴۱، ۲۴۰		۳۲۹، ۳۲۸	کعبه
۳۳۴، ۳۱۹، ۳۱۶، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۰۸، ۳۰۱		۷۵	کلبانیه
۱۶۵	ماخ (بازار)	۳۳۶، ۲۷۷، ۲۷۳	کلدانیان
۲۲۶	ماد	۳۳۷، ۲۸۵، ۲۷۸	کلیله و دمنه
ح ۱۷۲، ح ۵۳	مارکوارت	۳۷، ۳۰	کمبوجیه
۱۵	مارکهم، کلمینتز	۵۴، ۳۵، ۳۴	کنده
۲۴۳، ۳۶	مازندران	ح ۵۹	کوسن دو پرسوال
۲۳۱، ۲۳۲، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۰۹	مازیار	۹۵-۹۳، ۸۵، ۷۷، ۷۶، ۷۱، ۷۰، ۶۷، ۶۳، ۳۱	کوفه
۲۴۸-۲۳۹، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱		۱۰۷-۱۰۴، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۴۴، ح ۱۷۷، ۱۷۷	کوفه
۲۶۴، ۲۶۵، ۲۹۵، ۳۰۵، ۳۲۳		۳۰۸، ۲۰۳	کوفیان
۲۴۴	مازیار (فرقه)	۱۰۷	کومش
۷۶	ماسبذان	۱۵۰	کومون بیدز
۳۳۷، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۴، ۲۷۷-۲۷۳، ۸۱، ۵۴	مانی	۳۳۶	کوه رضوی
ح ۱۱۴، ح ۲۷۳	مانی و دین او	۱۳۱	کوه سام
۲۹۲، ۲۹۰، ۲۸۸، ۲۸۳، ۲۷۴، ۱۷۴، ح ۱۱۴	مانویان	۱۷۲	کوهیار (برادر مازیار)
۳۳۷، ۳۳۲، ۲۹۵		۲۶۱، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۲	کهنده
۱۶۹-۱۶۷، ۱۶۴-۱۶۱	ماوراءالنهر	۶۸	کیسانی‌ها
۲۴۶، ۲۴۲، ۲۳۵، ۲۳۲، ۱۹۵، ۱۸۱، ۱۷۴-۱۷۲		۱۳۱	
۳۳۲، ۳۳۳		گ	
۱۳۸	ماه فروردین	۲۸۱	گائنه زرتشت
۱۷۳، ۱۷۰	ماه‌نخشب	۲۴۵، ۱۵۰، ۱۴۹، ح ۱۲۲	گیران
۱۶۱	ماهوی سوری	۲۹۵	گجستک ابالیس
۷۶	ماهین	ح ۲۳۶	گردیزی
۳۲۰	میرقع یمانی	۲۱۲، ۲۱۱، ۱۹۹، ۱۹۵، ۱۹۴، ۸۶، ۱۷۶	گرگان
۶۲، ۶۱	مثنی بن حارثه	ح ۲۹۸، ۳۳۵	کلدزیهر
۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۲، ۲۹۰، ۲۸۹	متکلمان	۱۳۰	گودرز

۱۹۳	محمدنفس زکیه	۳۳۸، ۲۶۲، ۲۵۸	متوکل
۳۲۳	محمدوصیف	۴۱	مجران
۳۳۵	محنه		المجسطی ← المجسطی
۹۹-۹۴	مختارین ابی عبیدثقی	ح ۶۸	مجلة المشرق
مدائن ۲۸، ۶۱، ۶۲، ۶۷-۷۱، ۷۶، ۸۳، ۸۹، ۹۶، ۱۰۶، ۱۱۳ ح، ۱۱۷، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۶، ۲۱۵، ۲۱۶، ۳۰۶		۳۳۶	مجلة انجمن سلطنتی آسیایی
۱۳۶	مدائنی	ح ۱۲۴	مجلة دانشکده ادبیات
۴۳	مدیترانه	۳۳۷	مجله راهنمای کتاب
مدینه ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۶۹، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۲۳		ح ۱۲۲	مجلة سخن
۱۷۸	مدینة السلام (= بغداد)	ح ۱۲۲، ح ۱۷۴، ح ۲۹۸	مجلة مهر
۱۵۲	مراجل (مادر مأمون)	ح ۱۲۴، ح ۳۳۲	مجلة یغما
۳۱۸	مراغه	۲۵۸، ح ۱۴۰، ح ۸۶، ح ۴۹، ح ۳۲۶، ح ۳۲۹	مجله التاریخ ۴۱ ح، ۴۹ ح، ۸۶ ح، ۱۴۰ ح، ۲۵۸ ح
۳۰۸	مرافق الوزراء	مجوس، مجوسان ۸۲، ۱۱۶-۱۱۸، ۱۳۰، ۱۳۶	
۱۳۱	مرجئه	۱۳۹، ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۱۴، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۴۵	
۳۳۴، ۲۱۶	مرداس	۲۵۸، ۲۸۱-۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۸	
۱۲۰، ۷۷	مردان شاه	۳۲۷، ۳۲۶	
۵۲	مرزبان (پسروهرز)	۲۹۱، ۶۰، ۵۹	محمد (ص)
۲۶۲، ۲۵۹، ۲۵۷	مرزبان بن ترکش	۱۰۳	محمد (پسرخجاج)
۵۳	مرزبان بن وهرز	۲۴۰	محمد (نامی برای مازیار)
۵۳	مرزوان	۲۴۸	محمد امین
۲۸۷	مریقون	۲۴۶	محمد بن ابراهیم بن مصعب
۴۸	مرگ ارزانیان	۱۷	محمد بن اسحاق (صاحب سیره)
۷۸، ۸۹، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۳۵-۱۳۷، ۱۴۷، ۱۶۱	مرو	۱۷	محمد بن اسماعیل بخاری
۱۷۰، ۲۰۴		۲۲۷، ۲۲۶	محمد بن بعیث
مروان بن محمد ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۲۳۳		۲۰۳	محمد بن جعفر
۳۱۸		۳۳۵	محمد بن جهم برمکی
۱۴۳	مروان حمار	۲۳۶	محمد بن حمید طاهری
۱۸۰، ۱۷۷، ۱۳۷، ۱۳۳، ۱۳۱، ۱۲۹	مروانیان	۱۰۹	محمد بن خالد
مروج الذهب ۴۶ ح، ۴۹ ح، ۵۰ ح، ۵۳ ح، ۹۰ ح، ۹۵ ح، ۱۰۰ ح، ۱۰۲ ح، ۱۰۸ ح، ۱۹۲ ح، ۲۰۵ ح، ۲۲۲ ح، ۲۲۹ ح، ۲۳۲ ح، ۲۴۳ ح، ۲۴۶ ح، ۲۶۳ ح، ۲۸۹ ح، ۲۹۰ ح، ۳۳۸		۳۲۸	محمد بن سلیمان (پسر سلیمان بن کثیر)
۱۵۳، ۱۳۶، ۱۳۳	مرو رود	۱۵۶	محمد بن شذاد
ح ۲۵۸	مروک (مزدک)	۲۵۲	محمد بن عبدالله رفانی
مزدک ۳۴، ۵۴، ۵۵، ۸۱، ۱۴۹، ۱۷۱، ۲۱۲، ۲۱۳		۲۵۱، ۲۴۸، ۳۱۰، ۳۰۹	محمد بن عبدالملک زیات
۲۱۹، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۹۵، ۳۳۷		۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹	
۲۱۷، ۱۷۴، ۱۴۹	مزدکیان	۳۲۹	محمد بن علوان مروودی
		۱۵۵	محمد بن عمر
		۱۹۴	محمد بن یحیی بن خالد برمکی
		۲۲۶	محمد بن یوسف
		۹۹، ۹۷-۹۵	محمد حنقیه

۲۶۰، ۲۶۲-۲۶۴، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۶-۳۰۸، ۳۱۶	مزدیسنان ۱۵۶، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۳۰، ۳۳۱
۳۱۹، ۳۲۳، ۳۳۵	مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی ۳۲۷
معجم البلدان ح ۷۲	مزدک (= مروک) ح ۲۵۸
مَعْدِيكَزَب (= سيف) ۲۴	مسالك الاعصار ۳۳۳
معمربن مننی ۱۷	المسالك والممالك ← المسالك والممالك
معن بن زائده ۳۰۹	مسجد النبی ۱۷
معین، دکتر محمّد ۳۲۸، ۳۲۵	مسخیه ۱۳۹
مغان ۲۷۹، ۲۷۴، ۱۷۰، ۲۰	مسرور خادم ۱۹۲، ۱۹۱
مغربیان ۲۶۱	مسروق ۴۷، ۴۴، ۴۲
مغیره بن شعبه ۸۸، ۸۷، ۷۷، ۶۵	مسعودی ۳۳۸، ۲۱۶، ۱۰۸، ۵۳، ۵۲، ۴۶
مفاتیح العلوم، خوارزمی ح ۱۴۶، ح ۲۸۰، ۲۳۲	مسلمان، مسلمانان: در اغلب صفحات
مفضل بن مهلب ۱۰۳	مسلم بن حجاج نیشابوری ۱۷
مقاتل الطالبيين ابو الفرج اصفهانی ح ۱۰۷، ح ۱۰۸	مسلم بن زیاد ۱۶۴
مقالات اشعری ح ۱۴۶، ح ۱۹۹	مسلمة بن عبد الملك ۳۱۸، ۳۱۷
مقدسی ۲۱۳، ۱۷۴	مسلم بن عقيل ۹۶
مقدمه ابن خلدون ح ۲۹، ح ۱۱۸، ح ۱۸۷، ح ۱۹۰	مسلم بن قتيبه ۱۴۱
مقريزي ح ۱۰۷، ح ۳۲۸، ۳۲۹	مسمغان ۲۱۱
المقفي الكبير ← المقفي الكبير ۹۴	مسيب بن نجبة الفزاري ۹۴
مقنع (= هاشم بن حكيم) ۱۴۲، ۱۷۰-۱۷۴، ۱۸۱	مسيح ۹۰، ۴۲
۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۳	مصر ۲۳۵، ۳۲۷، ۳۹، ۳۶، ۳۰، ۲۹
مکه ۲۸، ۴۳، ۴۴، ۵۴، ۵۹، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۲۳	مصعب بن زبير ۱۰۱، ۹۷
۱۳۲، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۸۴، ۳۱۲، ۳۳۳	مصمغان ح ۱۸۷
ملطی ح ۲۸۴	مضری، مضری ها ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۰۹، ۱۰۸
ملکشاه سلجوقی ح ۷۰	مطهر بن فاطمه بنت ابو مسلم ۲۱۵
ملکم، سرجان ۱۵، ۱۲	مطهری، مرتضی ۱۱
ملکيکرب ۳۸	مطيره ۲۳۰
الملل والنحل ← الملل والنحل	معاذ جبل ۵۴
منافقان ۱۵۱	المعارف ← المعارف
من تاريخ الاحاد في الاسلام ح ۳۳۷	معالم القريه ح ۳۱۵
منتخبات شارل شفر ح ۳۱۶	معاويه ۱۲۳، ۹۶
مندابيان ۲۷۳	معاوية بن عبد الله ۱۵۳
منذر ۹۴	معتز ۳۳۸
منذر (برادر عمرو بن منذر) ح ۳۴	معبدهني ح ۲۸۳، ۲۸۲
منذرين ماء السماء ح ۳۴	معتزله ۳۳۵، ۲۸۷، ۲۸۶
منذرين نعمان ح ۳۴، ۳۳	المعتزله ← المعتزله
منصور خليفه (ابو جعفر) ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۳	معتزلي ح ۲۵۱
۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱	معتصم (خليفه) ۱۲، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۰-۲۲۲، ۲۲۶-۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۷-۲۴۲، ۲۴۷-۲۵۶
۲۸۳-۲۸۶، ۳۰۹	



۱۷۱	نسف	۱۳	منطق ارسطو
۱۳۶، ۱۳۲، ۱۳۰	نشابور	۲۶۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱	منکجور
ح ۲۷۳، ح ۱۱۴	نشریه انجمن ایران شناسی	۱۱۳۲، ۱۱۱۹، ۱۱۰۸، ۱۰۵-۹۷، ۹۵، ۹۳، ۹۲	موالی ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۷-۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۹، ۱۱۳۲
۲۳۳، ۱۳۴، ۱۰۹-۱۰۷	نصربین سیار	۲۸۷، ۲۸۳، ۲۰۹، ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۷، ۱۶۸، ۱۵۷، ۱۳۶	۱۳۶، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲، ۲۰۹، ۲۸۳، ۲۸۷
۲۶۰، ۲۰۳	نصیبین	۲۷۴، ۲۷۲، ۱۳۹، ۱۳۳، ۱۱۸-۱۱۶، ۷۰، ۷۰	موبدان ۲۰، ۷۰، ۱۱۶-۱۱۸، ۱۳۳، ۱۳۹، ۲۷۲، ۲۷۴
۲۹۴، ۱۷	نظام	۳۳۰، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۱، ۲۸۹، ۲۸۲-۲۷۷، ۲۷۵	۲۷۵، ۲۷۷-۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۳۰
۲۱۶، ۲۱۴، ۲۱۳، ۱۴۸	نظام الملک، خواجه	ح ۱۷۳	مور، تامس
۹۴، ۴۷	نعمان	۲۹۱	موسی (ع)
۳۳	نعمان بن امرؤ القیس (= نعمان اعور)	۱۸	موسی بن نصیر (فاتح اسپانیا)
۷۷	نعمان بن مقرن	۱۹۴	موسی بن یحیی بن خالد برمکی
۳۵، ۳۴	نعمان بن منذر (ابوقابوس)	۲۵۴، ۱۷۸، ۱۳۷، ۱۰۶، ۹۵	موصل
ح ۲۱۵، ح ۱۷۴	نقیسی، سعید	۲۱۲، ۱۸۰، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۵۱، ۱۴۹	مهدی (خلیفه)
۱۳۲	نقبای آل عباس	۳۱۹، ۳۱۲، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۵-۲۸۳	۲۸۳-۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۱۲، ۳۱۹
۱۱۴، ۱۱۳، ۹۱	نکیسا	۱۵۵، ۱۵۳	مهدی (والی خراسان)
۱۸	نوبختیان	۱۵۲	مهدی (ولیعهد منصور)
۳۳۳، ۳۳۲، ح ۱۸۷، ۱۸۳	نوبهار (معبد)	۲۱۴	مهدی فیروز
۲۳۰	نودنود (دژخیم معتصم)	۷۱	مهران رازی
۳۱۶	نوشاد	۲۷۶، ۲۷۵	مهران گشنسب
۵۳	نوشجان	۶۲	مهران مهرابه
	نوشیروان ← انوشیروان	۷۴	مهرگان
۳۳۴، ح ۳۷	نزلکه	۱۳۴	مهلبن بن ابی صفره
۱۵۴، ۱۵۳	نهار بن حصین سغدی	۲۰۳	میافارقین
۱۶۱، ۱۴۳، ۸۸، ۸۶، ۸۵، ۸۳، ۸۱، ۷۸، ۷۷	نهاروند ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۱۴۳، ۱۶۱	۲۳	میشله
۳۲۶، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۰۶، ۳۰۵، ۱۶۸، ۱۶۲	نیشابور ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۲۳۶	۳۳۳	میکده، عبدالحسین
	نیشابور ۲۳۷	۲۱۵	میمد (روستا)
۱۰۷	نیشابور (= ابرشهر)	۱۰۳	میمونه (خواهر بن اشعث)
	و	۳۳۵، ۱۴۸	مینورسکی
۲۶۳، ح ۲۲۱	وائق (خلیفه، پسر معتصم)	۲۷۲	مینوگ خرد
۱۷۸، ۱۰۶، ۱۷۰	واسط	ح ۲۷۸، ح ۱۲۴	مینوی، مجتبی
۲۸۶، ۱۷	واصل بن عطا	ن	نافع
۶۰	واقعه ذی قار	۱۷	نابطنیها
۳۲۶	وان رونکل	۲۹۷، ۱۱۹، ۱۰۲، ۱۰۱	نجاشی
ح ۱۶۸	وان فلوتن	۴۳، ۴۲	نجانسی
۳۲۸	وست	۲۷	نجد
۱۲۵	وسمیه (مادر زیاد)	۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۸، ۱۶۲، ۱۳۶، ۱۳۳	نخشنب
ح ۱۰۱	ولهاوزن	۲۷۹، ۳۳	نیرسی
۳۱۷	ولید بن عبدالملک	۱۹۲	نرون
		۱۳۶	نسا

۲۷۹	هرمز داردشیر (شهر)	۲۸۴، ۱۰۹-۱۰۷	ولید بن یزید
۲۹۹، ۸۸، ۸۷، ۸۲، ۷۴-۷۲	هرمزبان	۵۳، ۵۲	ولیسجان (پسر وهرز)
۲۶۳	هرون الوائق بالله (پسر معتصم)	۲۱۱، ۱۳۰	ونداد هرمز (پدر ابومسلم)
۱۹۲، ۱۸۵	هزارویک شب	ح ۶۸	وندیوخسرو (= رومیه)
۲۹۹، ۱۸۱، ۱۰۹-۱۰۵	هشام بن عبدالملک	۱۶۲	وهار (معبد)
۴۷	هفت خان اسفندیار	۶۸	وه اردشیر (= بهر شیر)
۴۷	هفت خان رستم	۶۸	وه اتیو خسرو (= انطاکیه خسرو)
۱۶۲	هفتالیان	۲۲۶، ۵۳-۵۱، ۴۲	وهرز
۶۷	هلال بن علقمه	۲۹	وهرز بن به آفرید بن ساسان بن بهمن
۳۳۵، ۲۹۸، ۲۴۱، ۲۱۳، ۲۱۲، ۱۵۰، ۱۷۸، ۱۷۶	همدان	۲۹	وهرز بن کامکار
هند، هندوستان ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۱۰۳، ۱۲۲، ۲۷۵		۵۰، ۲۹	وهرز دیلمی
۳۳۳، ۳۲۸، ۲۸۰		۵۳	وین (= زرین)
ح ۱۱۶	هنینگ	۵۳	وینجان
۲۸۲	هورمزد	ه	
۳۳۲، ۳۲۸، ۱۵۶	هوشیدر	۲۸۸، ۱۸۲	هادی خلیفه
۱۵۶	هوشیدرماه	۲۱۴	هارون (پسر فاطمه دختر ابومسلم)
ح ۲۷۶	هوفمان	۲۵۵	هارون (پسر معتصم)
۳۲۷، ۳۲۶، ۹۱	هوم	۱۹۹، ۱۹۶-۱۸۴، ۱۸۲-۱۷۸	هارون الرشید ۱۵، ۱۷۸-۱۸۲، ۱۸۴-۱۹۶، ۱۹۹
ح ۲۹۵	هومی چاچا	۳۱۹، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۰۸، ۲۸۸، ۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۲، ۲۰۰	هارون الرشید ۱۵، ۱۷۸-۱۸۲، ۱۸۴-۱۹۶، ۱۹۹
۱۶۵	هومیروس	۱۷۰	هاشم بن حکیم (= پیغمبر نقاب دار = مقتع)
۱۵۴، ۱۵۳	هینم بن شعبه بن ظهیر	۱۷۱	
۲۹۴، ۲۹۱، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۷۲، ۱۳۹، ۱۱۶	هیریدان	۲۳۳	هاشم بن محور الختلی
۲۶۵، ۲۳۶	هیرمند (رود)	۱۸۹	هاشمیان
ی		۱۷۷، ۱۴۵	هاشمیه (= شهر منصور)
۱۱۴	یادگار زیران	۲۷۹	هاشو
ح ۱۱۳	یاقوت	۵۰، ۴۹، ۴۴، ۴۱-۳۶، ۲۷	هاماوران
۵۴، ۲۸	یثرب	۳۳۲	هامون (دریاچه)
۱۹۱، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۶-۱۸۴، ح	یحیی برمکی ۱۲۲، ح	۳۳۷	هخامنشی
۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۲		۴۰	هداد (پادشاه حبشه)
۳۲۹، ۱۳۶، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۵	یحیی (ابن زید بن علی) ۱۰۵	۲۹۵، ۲۹۳، ح ۱۲۲	هدایت، صادق
۱۹۴، ۱۹۳	یحیی بن عبدالله حسنی	۱۵۲، ۱۳۶، ۱۳۳، ۱۰۷	هرات
۲۸۲	یزدان	۲۰۴، ۲۰۳	هرثمه بن اعین
۲۹۰، ۲۸۸	یزدان بخت	۵۹	هرقل
۲۸۴	یزدان بن یازان	۵۳، ۳۵، ۳۴	هرمز (پسر انوشیروان، هرمز چهارم)
۸۳، ۷۸، ۷۶، ۷۵، ۷۲، ۷۱، ۶۹، ۶۸، ۶۱	یزدگرد ۵۵	۵۵، ۵۴	
۱۶۲، ۱۶۱، ۸۹		۲۴۵	هرمز آباد
۲۷۹، ۲۷۲، ۳۳، ۲۷	یزدگرد اول	۳۳	هرمز بن نرسی
۱۰۸	یزید بن عبدالملک	۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۱	هرمزد

۱۰۱	یمامه	۱۹۳	یزید بن مزید شیبانی
۷۷، ۶۰، ۵۴-۴۷، ۴۵-۳۹، ۳۷-۳۵، ۳۰، ۲۸، ۲۷	یمن ۲۸، ۳۰، ۳۵-۳۷، ۳۹-۴۵، ۴۷-۵۴، ۶۰، ۷۷	۱۲۵	یزید بن معاویه
	۱۰۱، ۱۳۶، ۲۰۳، ۳۲۵	۱۲۵	یزید بن مفرغ
۵۳	ین (= زرین)	۲۲۲، ۲۱۱	یزید بن مهلب
۴۰	یوستی نیان (قیصر روم)	۱۰۹	یزید بن ولید
۳۹	یوستین (قیصر روم)	ح ۲۷۱	یسنا
۱۸۱	یوسف البرم	۳۲۷	یشتها
۱۵۷	یوسف بن ابراهیم (برم)	۳۱۲	یعقوب بن داود
۳۲۱، ۱۰۹-۱۰۶	یوسف بن عمر ثقفی	۳۳۵، ۲۶۰، ۲۳۲، ۱۵۲، ح ۱۰۷، ح ۶۸	یعقوبی
۲۷۷، ۲۷۵، ۲۷۳	یونان	۴۷، ۴۴، ۴۲	یکسوم
۲۷۷، ۳۷، ۳۰	یونانی‌ها	۱۳۴، ۱۰۹، ۱۰۸	یمانی، یمانی‌ها

<i>Iranica</i>	۳۳۳	<i>Acta Orientalia</i>	۳۲۶
Jean Perier	ح ۱۰۰	A Midsummer Night's dream	۳۲۳
JRAS	۳۳۶	Arendonk, C.Bam	ح ۱۰۸
<i>Les Movements Religieux Iraniens</i>	ح ۱۷۱	Barthold	ح ۱۶۸
<i>Le Stramge, Baghdad</i>	ح ۱۷۸	Bailey: <i>Zoroastrian Problems in the Ninth-century Books</i>	ح ۱۲۲
Lokkegard	ح ۳۱۳	BSOAS	۳۳۳
Labourt	ح ۲۷۹	Bouvat	ح ۱۸۵
<i>Les Nuits de Bagdad</i>	ح ۱۹۰	Christensen: <i>L' Iran sous les Sassanides</i>	ح ۲۷۶، ح ۲۷۷
<i>Les Barmecides d'apres les Historiens Arabes e Persanes</i>	ح ۱۸۵	<i>Caliphate</i>	ح ۲۴۲، ح ۲۵۴، ح ۲۵۷
Moscato	۳۳۰	Darmesteter, <i>Coup d'eil</i>	ح ۱۴۳
<i>Mages Hellenisés</i>	۳۳۶	Dunlop	۳۳۶
<i>Muhammedanische Studien</i>	ح ۲۹۸، ۳۳۵	Daniel C. Dennett	ح ۳۱۳
Muir <i>Caliphate</i>	ح ۲۰۲، ح ۲۰۳، ح ۲۲۱	de Menasce	ح ۲۹۳
Marquar: <i>Eranshâhr</i>	ح ۱۸۷	Defrémery, <i>Memoire sur la famille Sadjides</i>	ح ۲۵۲
<i>Orientalni Archiv</i>	۳۳۰	<i>Encyclopedie de L' Islam</i>	ح ۳۹
Pelliot, <i>Les Traditions Manicheennes</i>	ح ۱۷۴	<i>Forgotten Reigions</i>	ح ۲۳۲
P.Demieville, Benveniste	ح ۲۸۰	Frye	ح ۱۷۴
Rhodes	۳۳۶	Guidi	۳۳۶
<i>Recherches sur la Domination Arab</i>	ح ۱۸۱	Gerard Clausom	۳۳۶
Streek	ح ۶۸	Huart	ح ۲۳
Sharpe	ح ۴۰	Herzfeld	ح ۳۷
Spuler: <i>Iranin Frueh-Islamischer Zeit</i>	ح ۲۱۰	Herodotus	ح ۳۰
		Horovitz	ح ۱۹۰

Wellhausen: <i>Die Religiöspolitischen</i>		<i>Shorter Encyclopaedia of Islam</i>	ح ۱۹۸
<i>Oppositionpartein</i>	ح ۱۹۸	<i>Turkestam</i>	ح ۱۳۸، ح ۱۶۸
ZDMG	ح ۲۱۶، ح ۳۳۲	<i>The History of Bukhara</i>	ح ۱۱۶
<i>Zoroastre</i>	ح ۳۳۷	<i>the History of the jewishi khazars</i>	ح ۳۳۶
<i>Zurvan</i>	ح ۳۳۶	<i>Vie d'al Hadjadj ibn Yousof</i>	ح ۱۰۰
Zachner: <i>Zurvan, A Zoroastrian</i>		<i>Van Vloten: Domination Arabe</i>	ح ۱۶۷
<i>Dilemma</i>	ح ۲۷۶	<i>Van Vloten</i>	ح ۳۳۳
<i>Zoroastian Studies</i>	ح ۲۷۱	<i>Welrot and Arang</i>	ح ۱۷۲
		West	ح ۲۹۳

# Two Centuries of Silence

By

**Dr. Abdolhossein Zarinkoob**



Sokhan Publishing Co.

